

سرمقاله

"حضور قدرتمند بین المللی"

یا رسوایی جدید جهانی

... شانزدهمین اجلاس "غیر متعهد ها" در تهران در شرایطی برگزار شد که دیکتاتوری حاکم در شرایط ناشی از یک بحران وخیم اقتصادی و سیاسی دست و پا می زند. آثار ناشی از تشدید تحریمهای اقتصادی از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب و چشم انداز تداوم آن، عمق بوسیدگی و پوшالین بودن ساختارهای اقتصاد وابسته و انگلی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و همچنین ماهیت ضد خلقی جمهوری اسلامی و اوج فشاری که کارگران و توده های زحمتکش ما از این شرایط ظالمانه بر کرده می کشند را هر چه بیشتر به نمایش گذارده است. در چنین شرایطی سران جمهوری اسلامی به امید کسب "حمایتهای بین المللی" در بحران مربوط به پرونده اتمی و بویژه پیدا کردن منافذی برای تخفیف تحریمها و یا حداقل "دور زدن تحریمها"، بخش قابل توجهی از سرمایه های ملی مردم را در چاه ریخت و پاشهایشان سرازیر کردند، هر چند که در عمل نیز به هیچ یک از اهداف خود دست نیافتند....

صفحه ۲

گرامی باد یاد جانباختگان قتل عام دهه ۶۰ و زنان و مردان دلیری که در تابستان ۶۷ به دست جلاد به خاک افتادند!



این ذره ذره گرمی خاموش وار ما، یک روز بی گمان سر می زند ز جایی و خورشید می شود!



اشک تمساح امپریالیست ها برای جانباختگان ما در دهه ۶۰!

... همه می دانند که قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که نقطه اوج کشتار سیستماتیک کمونیست ها و مبارزین در دهه ۶۰ بود، به مثابه پروزه بزرگی که لازمه تداوم عمر ننگین سیستم سرمایه داری حاکم در آن شرایط بود، با توافق تمامی دارو دسته های حکومت و بدستور مستقیم خمینی جلاد در فضای سکوت آگاهانه قدرتهای جهانی مدافع باصطلاح حقوق بشر و دمکراسی و باصطلاح مخالف خشونت و اعدام، اجرا شد. در بررسی مستند این تاریخ می توان دید که با پهای خانواده های داغدار و مقاوم زندانیان سیاسی که با افشاگری و فریادهای جانگداز خود، در همان روزهای اول، نخستین کسانی بودند که اخبار هولناک این قضایای را دریافت و پژواک کردند، این نیروهای چپ و انقلابی بودند که با تمام توان و بدون اتکا به این یا آن قدرت ارتجاعی و امپریالیستی داعیه دار "حقوق بشر"، پیگیرانه پرچم دفاع از حقوق انسانی زندانیان سیاسی و قربانیان فاجعه قتل عام سال ۶۰ را به مثابه یک وظیفه مبارزاتی بر افراشتند.....

صفحه ۲

در صفحات دیگر

- دوباره تابستان آمد! ۶
- خشونت بریدن گلو با چاقو یا ضد
- خشونت پُر کردن گلو با پنبه ۱۷
- کرامت "نگاه کن" اشرف همچنان
- در اهتزاز نگاه داشته است پرچم
- سرخ تور! ۱۹
- در باره مواضع رسوای سازمان
- توفان ۲۰

دروغ های ثابتی

علیه کتاب "حماسه مقاومت"!

... رهبران ۲ گروه دانشجویی هر کدام وابسته به یکی از ۳ اتحادیه رسمی کارگری هستند، همزمان با سر دادن شعار "نه رهبری، نه سیاست"، با کمک "رهبران" اتحادیه های زرد، مشغول معامله با دولت شده و در تلاش بودند که با دولت به یک توافق و قرارداد پوشالی برسند. اما بدنه رادیکال جنبش دانشجویی اجازه این کار را نداد. دقیقاً مانند چیزهایی که از شما درباره "سبز"های ایران شنیده ام، که تبلیغ "نه رهبری" می کنند اما منظورشان از "نه رهبری"، درواقع تلاش برای جلوگیری از ایجاد سازماندهی و رهبری رادیکالی و انقلابی و مردمی است، و رهبری سبز اصلاح طلبان طرفدار نفوذ امپریالیست ها در ایران را با آغوش باز می پذیرند....

صفحه ۱۶

مصاحبه رادیو همراه

با رفیق فریرز سنجری

... طبقه کارگر هم به هیچ وجه نایستاده که بینه ما مثلا کی متحد میشیم و یا کدوم سازمان با کدام سازمان اتحاد عمل می کنه . اونها در طول زندگی با پوست و گوشت شون دارند رنج و درد استثمار رو لمس می کنند به خیابون میان و مبارزه می کنند و همیشه بدون هیچگونه اغراقی گفت که در ۲۰ سال گذشته یکی از نیرو هائی که وسیعا در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده و بر علیش مبارزه کرده، طبقه کارگر ایران و در اینراه لطمات و صدمات زیادی هم دیده این طبقه با مبارزاتش برای گرفتن حقوق عقب مانده اش و این رو هر روز ما می بینیم که در اینجا و اونجا می ریزن و تظاهرات می کنن. (در نتیجه) این ها منتظر نشدن که ما متحد بشیم و هیچ وقت هم (منتظر) نمی شن....

صفحه ۱۲



موجودیت این جنبش به شرایط جنگ سرد و تضادهای حاصل از توازن قوا بین دو "اردوگاه" باز می گردد. با پایان جنگ سرد و تغییرات چشمگیر ناشی از آن، از جمله اضمحلال شوروی سابق و کل اردوگاه شرق، نقش و وزن پیشین جنبش غیر متعهد ها نیز هر چه بیشتر تضعیف و تشریفاتی شد، تا جایی که امروز این اجلاس با ۱۲۰ عضو، محل تجمع اکثر رژیمهای ضد خلقی و وابسته ای است که نقش ابزاری برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستها و بویژه آمریکا و همچنین فریب افکار عمومی توده های تحت ستم و انحراف جنبشهای ضد امپریالیستی در سطح جهان را بر عهده دارند.

ها نیز هر چه بیشتر تضعیف و تشریفاتی شد، تا جایی که امروز این اجلاس با ۱۲۰ عضو، محل تجمع اکثر رژیمهای ضد خلقی و وابسته ای است که نقش ابزاری برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستها و بویژه آمریکا و همچنین فریب افکار عمومی توده های تحت ستم و انحراف جنبشهای ضد امپریالیستی در سطح جهان را بر عهده دارند.

برگزاری شانزدهمین اجلاس سران کنفرانس کشورهای موسوم به "جنبش غیر متعهدها" در اوایل شهریور ماه در تهران، برغم تبلیغات گسترده سران جمهوری اسلامی و هزینه های سرسام آور آن به موقعیتی تبدیل شد تا توده های تحت ستم ما یکبار دیگر موقعیت بحرانی و افلاس و ورشکستگی ای که این رژیم وابسته در عرصه داخلی و بین المللی در آن گرفتار آمده است را به عینه ببینند.

تا آنجا که به خود این مجمع یعنی جنبش موسوم به "جنبش غیر متعهد ها" و نقش آن در نظام سرمایه داری جهانی مربوط است، باید گفت که موجودیت این جنبش به شرایط جنگ سرد و تضادهای حاصل از توازن قوا بین دو "اردوگاه" باز می گردد. این "جنبش" در بنبوه جنگ سرد و شرایط رشد مبارزات ضد امپریالیستی کارگران و توده های تحت ستم در سطح بین المللی، با ادعای ایجاد یک اردوگاه "مستقل" از قدرتهای امپریالیستی غرب و اردوگاه شرق (به سرکردگی رویزیونیستها حاکم بر شوروی) تشکیل شد. اما در شرایط تقسیم و باز تقسیم جهان به دست قدرتهای اعظم امپریالیستی، و در شرایطی که توده های تحت ستم در اقصی نقاط جهان فاقد حکومت های قدرتمند مستقل بودند، چنین موازنه قدرتی جایی برای وجود و یا دوام یک نیروی قدرتمند "مستقل" از این اردوگاه ها باقی نمی گذاشت. بر عکس در شرایط جنگ سرد و رقابتهای غارتگرانه روز افزون بین قدرتهای بزرگ جهانی، جنبش غیر متعهد ها محلی برای انعکاس این رقابتهای و تنشها و تلاش برای اعمال نفوذ بیشتر از کانال دولتهای وابسته به قدرتهای اعظم زیر نام دولتهای "ملی" و "غیر متعهد" بود. البته با پایان جنگ سرد و تغییرات چشمگیر ناشی از آن، از جمله اضمحلال شوروی سابق و کل اردوگاه شرق، نقش و وزن پیشین جنبش غیر متعهد

زحمتکشانی که شب گرسنه سر بر بالین می گذارند را دو چندان کرده است. برغم ادعای مقامات جمهوری اسلامی مبنی بر هزینه "صد میلیارد تومانی" این اجلاس، بر اساس برخی گزارشات حداقل ۶۰۰ میلیون دلار از دارایی های متعلق به مردم ایران در شکم و جیب گشاد دیکتاتورهای دزد و فاسد شرکت کننده در این اجلاس و همراهان و خانواده هایشان ریخته شده است. سایت "کلمه" در مطلبی به تاریخ پنجشنبه ۹ شهریور ۱۳۹۱، تحت عنوان "۶۰۰ میلیون دلار هزینه برای اجلاس کشورهای غیرمتعهد؛ آیا فایده ای هم دارد"، می نویسد "برخلاف ادعای مسئولان که بودجه اجلاس کشورهای عضو جنبش عدم تعهد را ۱۰۰ میلیارد تومان ذکر کرده اند، رقم واقعی تخصیص یافته به این منظور، چندین برابر رقمی است که اعلام شده است". این گزارش ادامه می دهد "بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار بودجه در اختیار سعیدلو مسئول اجرایی این اجلاس قرار گرفته است. به این رقم باید ۶۰ میلیون دلاری که به خرید خودروهای بنز تشریفات اختصاص یافته (و دیروز خبر رونمایی از شماره مخصوص آنها توسط راهنمایی و رانندگی ناجا منتشر شد)، مبلغ ۲۰ میلیارد تومانی که به عنوان پیش پرداخت به شرکت تهیه غذای قریبیشی بابت تامین غذای میهمانان اجلاس پرداخت شده و ... را هم افزود، و همچنین هزینه تعطیلی پنج روزه شهر تهران را که سه میلیارد دلار اعلام شده و به آن باید هزینه تعطیلی استان البرز، فرودگاه ها، ۷۰۰ میلیارد تومان هدیه بنزینی دولت برای خالی کردن شهر و ... را هم افزود."

سران جنایتکار و فاسد جمهوری اسلامی در حالی که چنین ریخت و پاشهای گزافی مبادرت ورزیده اند که همواره در تبلیغات ضد خلقی شان در طول ۳۲ سال گذشته، فریبکارانه حکومت سلف خویش یعنی رژیم غارتگر شاه را به خاطر ریخت و پاشهای

در آستانه پایان کنفرانس، ابعاد ریخت و پاشی که سران مزدور جمهوری اسلامی در این ضیافت عالی جنابانه برای هم کیشان خود یعنی مشتری از هارترین و فاسد ترین سران و مقامات کشورهای وابسته براه انداختند، خشم و نفرت توده های تحت ستم و بویژه کارگران و

از محل "بیت المال" و بطور مثال هزینه های برگزاری جشنهای ضد ملی موسوم به جشنهای ۲۵۰۰ ساله مورد حمله قرار داده اند. اما هزینه های میلیاردی ای که به قیمت فقر و فلاکت هر چه بیشتر مردم ما در جریان اجلاس اخیر در تهران بجا گذاشته شد، هتلهای مجلل، امکانات رفاهی و حتی بسته های لوازم آرایشی که برای همسران و بستگان عناصر ضد خلقی شرکت کننده در محل های اقامت آنها تهیه شد، در کنار ریخت و پاشهای دیگر، نمونه هر چند کوچک ولی عینی ای از این واقعیت بود که جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ضد خلقی و وابسته، هیچ تفاوت ماهوی ای با رژیم شاه نداشته و ندارد و این واقعیت در این عملکرد همچون تمام عملکردهای اساسی این حکومت قابل مشاهده است. هزینه های میلیاردی در شرایطی صرف لغت و لیس های دزدان شرکت کننده در اجلاس تهران شد که زندگی میلیونها تن از توده های محروم و بی چیز ما و بویژه کارگران در آتش فقر و گرسنگی و بی خانمانی و محرومیت مطلق ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی می سوزد.

اما رسوایی گسترده دیکتاتوری حاکم در جریان اجلاس تهران تنها به هزینه های میلیاردی ای که صرف باج دهی و پرداخت رشوه از سوی سران اسلامی به هم کیشانان شد، محدود نمی گردد. **هراس شدید حکومت از انفجار خشم و نفرت عمیقی که از اعماق جامعه سرکوب شده ما هر روز به شکلی بر علیه مناسبات استثمارگرانه و ارتجاعی موجود فریاد می کشد، باعث شد که از قبل و در جریان اجلاس تهران ما شاهد اعمال یک رشته تدابیر شدید و سیستماتیک امنیتی باشیم که توسط دیکتاتوری حاکم برای کنترل جامعه تحت سلطه ما اعمال شده است. آماده باش کامل نیروهای انتظامی، تعطیلی شهر تهران - به عنوان یک اقدام بی سابقه- برای ۲ روز رسمی (در واقع یک هفته)، تشویق مردم برای ترک شهر حتی با بخش بنزین مجانی و ارزان قیمت، اجازه بخش کنسرت های مجانی در کاخهای تهران برای عموم، اجازه برگزاری کنسرت های موسیقی در سالن های شهرداریها توسط خوانندگان و جوانانی که به دلیل حتی تقاضا برای اجرای این کنسرتها از زندانهای رژیم سردرآورده بودند، صدور اجازه فوری توسط وزیر ارشاد و همکارانش برای اکران فیلم های ممنوعه ای که در دستگاه انکیزاسیون رژیم مدتها خاک**

در آستانه پایان کنفرانس، ابعاد ریخت و پاشی که سران مزدور جمهوری اسلامی در این ضیافت عالی جنابانه برای هم کیشان خود یعنی مشتیی از هارترین و فاسد ترین سران و مقامات کشورهای وابسته براه انداختند، خشم و نفرت توده های تحت ستم و بویژه کارگران و زحمتکشانی که شب گرسنه سر بر بالین می گذارند را دو چندان کرده است. برغم ادعای مقامات جمهوری اسلامی مبنی بر هزینه "صد میلیارد تومانی" این اجلاس، بر اساس برخی گزارشات حداقل ۶۰۰ میلیون دلار از دارایی های متعلق به مردم ایران در شکم و جیب گشاد دیکتاتورهای دزد و فاسد شرکت کننده در این اجلاس و همراهان و خانواده هایشان ریخته شده است.

می خوردند، برخورد وحشیانه با متکدیان و جمع آوری آنها از خیابانهای اصلی زیر نام "ایمن سازی" همه و همه در کنار حضور گسترده و چشمگیر مزدوران تا بن دندان مسلح رژیم در سر هر چهار راه و میدان بزرگ در تهران، نشانه ای از حساسیت جمهوری اسلامی و کوششهای ضد خلقی اش به منظور به حداقل رساندن امکان بروز نارضایتی و اعتراضات عمومی در زمان برگزاری اجلاس بود.

این اقدامات غارتگرانه، سرکوبگرانه و فریبکارانه برای آن انجام شد تا جمهوری اسلامی به خیال خام خود در ورای برگزاری "اجلاس غیر متعهد ها" در تهران، از حکومت خود، چهره یک رژیم "مردمی" و دارای پایگاه توده ای در افکار عمومی داخل و خارج به نمایش گذارد. همچنین این رژیم کوشید تا ضمن دادن باج سبیل به مشتیی از کثیف ترین راهزنان منطقه ای و بین المللی امپریالیستها و نظام سرمایه داری جهانی که عضویت این "جنبش" را دارند، حمایت آنها از مواضع ضد خلقی خود و از جمله لغو تحریمها را بدست آورد. اما برغم تمامی این تلاشها، در روند برگزاری این اجلاس چهره منزوی و ورشکستگی و بی پایه گی جمهوری اسلامی به شدت بیشتری به نمایش گذارده شد. تا جایی که برغم تمامی تبلیغات و هزینه های صرف شده در ضیافت دزدان، تعداد قابل توجهی از کشورهای عضو در سطوح پیش بینی شده یعنی در سطح "سران" در این اجلاس شرکت نکردند. حتی "سرانی" هم که شرکت کرده

بودند در تمام اظهارات و مواضع خود نشان دادند که حاضر نیستند از خطی که توسط قدرتهای امپریالیستی در مورد مسایل مهم و مورد علاقه سران رژیم نظیر تحریمها و پرونده اتمی برای آنها و همچنین برای جمهوری اسلامی تعیین گشته، یک سر سوزن تخطی کنند. اوج رسوایی میزبان موقعی برجسته تر شد که رییس جمهوری مزدور مصر که از دارو دسته ارتجاعی و وابسته "اخوان المسلمین" بوده و مطابق تبلیغات کر کننده رژیم، نتیجه به اصطلاح بیداری اسلامی مردم مصر و علی الاصول از "متحدین" ذاتی جمهوری اسلامی محسوب می گردد، در جریان سخنرانی خویش در این اجلاس، صریحا به مواضع رژیم جمهوری اسلامی (بویژه در مورد سوریه) حمله کرد و آب سردی بر سر مقامات حکومت ریخت. مضافا آنکه تغییر و سانسور متن سخنرانی رییس جمهور مصر توسط مترجمان رسمی اجلاس و تبدیل "سوریه" به "بحرین" در زمان ترجمه، که متعاقبا اعتراض هیات مصری به این سانسور رسوا و آشکار را منجر شد، جنجال دیگری را برای مقامات آبروباخته رژیم در صحن دیپلماتیک بوجود آورد که مایه استهزای همگان شد. در مذاکرات دو جانبه حاشیه این اجلاس نیز جمهوری اسلامی برای پیشبرد اهداف خویش موفقیتی بدست نیاورد. رژیم وابسته تانزانیا از ثبت کشتی های ایرانی برای "دور زدن تحریمها" خود داری کرد و حتی کشورهای بسیار کوچک عضو که در مناسبات نظام سرمایه داری جهانی دارای قدرت اقتصادی- سیاسی بسیار ناچیزی هستند نیز برغم باج سبیل های مقامات رژیم، حاضر نشدند کمترین تسهیلاتی در اختیار جمهوری اسلامی قرار دهند.

به این ترتیب "حضور موفقیت آمیز در عرصه بین المللی"، تبلیغی که سران جمهوری اسلامی با صرف هزینه های میلیاردی از "بیت المال" در صدد تحققش بودند، متحقق نشد. در ورای چگونگی برگزاری این کنفرانس، آنچه که عیان تر از گذشته به نمایش درآمد، تصویری از بی آیندگی هر چه بیشتر دیکتاتوری ای ست که اکنون بدلیل مصالح و سیاستهای استراتژیک اربابان امپریالیستش در یک بحران شدید گرفتار آمده است؛ بحرانی که با توجه به نارضایتی و خشم شدید توده های تحت ستم، مارش مرگ و زندگی را بار دیگر در مقابل چشمهای هراسان جنایتکاران حاکم به نمایش درآورده است.

جمهوری اسلامی . با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

اشک تمساح امپریالیست ها برای جانباختگان ما در دهه ۶۰!

این روزها، نزدیک به ۲۴ سال از قتل عام نسلی از پاک ترین شیرزنان و دلاور مردان مملکت ما یعنی زندانیان سیاسی سال ۶۷ که توسط جلادان جمهوری اسلامی به جوخه مرگ سپرده شدند می گذرد و به سیاق هر سال، بینه ای به وسعت شهرها و روستاهای ایران، از خاوران گرفته تا گلزارهایی که رژیم آن ها را با بی شرمی تمام "لعت آباد" می خواند و گورستان ها و "ناکجا آباد" های اطراف شهرها تبدیل به مبعادگاهی برای پدران و مادران جگر سوخته و آزادخواهان می گردد. این گورها که در دل آن ها هزاران جان شیفته خوابیده اند، بدون هیچ سنگ و نشانی پوشیده از دسته های گل و عکس های زنان و مردانی می شوند که صرفاً به جرم مبارزه برای آزادی و برابری و به جرم پایداری در راه تحقق آرمان های زیبای انسانی برای برقراری یک جامعه دموکراتیک و آزاد، اسیر تیغ جلاد قسی القلب شده و در زیر خاک بی قرار مملکت ما خفته اند.

این روزها مادران و پدران و برادران و خواهران داغدار و بستگان زندانیان سیاسی و همچنین اکثریت مطلق جامعه با وجدان و بیدار ما که کفتارهای حاکم، در آن سال ها با دنائت تمام عزیزان و جگر گوشه گانشان را ربوده و جان شیفته شان را ستاندند، گرد هم می آیند و با هر آن چه که در توان دارند، یاد سترگ عزیزانشان را گرامی می دارند، با پایداری تجدید پیمان می کنند و برای آن روز مقدس موعود، روزی که عاملین این جنایت عظیم در بارگاه عدالتی که توسط مدعیان واقعی یعنی ستم کشندگان و محرومان و بی هیچ پنهان کاری و مصلحت اندیشی ای بر پا شده است به سزای اعمال ننگین شان برسیند، لحظه شماری می کنند.

همه می دانند که قتل عام فاجعه بار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که نقطه اوج کشتار سیستماتیک کمونیست ها و مبارزین در دهه ۶۰ بود، به مثابه پروژه بزرگی که لازمه تداوم عمر ننگین سیستم سرمایه داری حاکم در آن شرایط مشخص بود، با توافق تمامی دارو دسته های حکومت و به دستور مستقیم خمینی جلاد در فضای سکوت آگاهانه قدرت های جهانی مدافع به اصطلاح حقوق بشر و دموکراسی و به اصطلاح مخالف خشونت و اعدام، اجرا شد.

در بررسی مستند این تاریخ می توان با وضوح تمام دید که پا به پای خانواده های داغدار و مقاوم زندانیان سیاسی که با

افشاگری و فریادهای جانگداز خود، در همان روزهای اول، نخستین کسانی بودند که اخبار هولناک این قصابی را دریافت و پژواک کردند، این نیروهای چپ و انقلابی بودند که همواره با تمام توان خویش و بدون انکا به این با آن قدرت ارتجاعی و امپریالیستی داعیه دار "حقوق بشر"، پیگیرانه پرچم دفاع از حقوق انسانی زندانیان سیاسی و قربانیان فاجعه قتل عام سال ۶۰ را به مثابه یک وظیفه مبارزاتی بر افراشتند. برپایی بدون وقفه مراسم یادمان زندانیان سیاسی و زنده نگاه داشتن خاطره و آرمان های آنان، مستند سازی خاطرات بازماندگان و تجزیه و تحلیل واقعیت ها و رویدادهای مختلف در دهه ۶۰ - که یکی از نمونه های آن انتشار کتاب "در جدال با خاموشی، تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی، نوشته رفیق اشرف دهقانی است - و بالاخره فعالیت دائم در میان افکار عمومی مردم آزادخواه جهان و جلب حمایت آن ها و دفاع از حق انکار ناپذیر بازماندگان جهت دانستن همه حقایق و محاکمه آمرین و عاملین این جنایت، همه، کارها و فعالیت هائی بوده اند که این نیروها به خاطر پاس داشتن یاد و راه جان باختگان این کشتار تاریخی انجام داده اند.

اما امسال کمونیست ها و مبارزین دیگر، به همراه خانواده های مقاوم زندانیان سیاسی جان باخته در دهه ۶۰ در شرایطی به گرامی داشت خاطره و راه عزیزانشان می پردازند که کشور ما با شرایط بسیار حساسی مواجه است. بر بستر بحرانی که در نتیجه پیشبرد سیاست های توسعه طلبانه و جنگ طلبانه قدرت های امپریالیستی و در رأس شان آمریکا در منطقه جریان دارد، امروز رقابت ها و تنش های فی مابین این قدرت ها با یکدیگر به حدی شدت گرفته است که امکان شعله ور شدن جنگ و مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم آمریکا و شرکایش در ایران به خطری جدی در سیر آتی تحولات تبدیل شده است. در چنین شرایطی محافل وابسته به امپریالیسم آمریکا که از دیر باز نفوذ در جنبش های اعتراضی در ایران به منظور کنترل و تغییر مسیر مبارزاتی آن ها را هدف خود قرار داده و در سال های اخیر بطور رسمی منابع مادی و معنوی قابل توجهی نیز به آن اختصاص داده اند، به قصد سوء استفاده از خون و شکنجه و رنج زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و مصیبت های خانواده های آنان، دست به تلاش گسترده ای زده اند تا در این حوزه در مبارزه مردم ما علیه دیکتاتورها و جنایت کاران نیز نفوذ کرده و از آن به نفع

خود بهره برداری نموده و با مصادره به مطلوب کردن نفرت بیکران مردم تحت ستم ایران از رژیم جمهوری اسلامی، سیاست های جنگ طلبانه و بی نهایت ارتجاعی خود را علیه خلق های ایران و دیگر خلق های منطقه پیش ببرند.

هر چند کوشش محافل امپریالیستی برای نفوذ در جنبش های اجتماعی و در این چارچوب، مصادره سیاسی مسئله زندانی سیاسی امر تازه ای نیست و آن ها پرونده ای آشکار از تلاش های ناموفق و شکست خورده در این زمینه دارند، اما آن چه امسال با برجستگی مطرح است تشدید فعالیت های مستقیم نیروهای امپریالیستی و مرتجعین و اتاق های فکرشان در این زمینه می باشد. در جهت مصادره مسئله زندانیان سیاسی در ایران، آن ها با فریبکاری تمام کارزار دفاع از "حقوق بشر" و به اصطلاح مخالفت با "اعدام" و هر گونه "خشونت"، به راه انداخته اند. اگر کشتار سیعانه دهه ۶۰ و مسئله قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ برای خانواده های داغدار و بازماندگان این فاجعه عرصه ای برای تشدید مبارزه بر علیه کلت نظام استثمارگرانه ای است که زندان و شکنجه و اعدام جزء ذاتی آن بوده و نابودیش شرط اصلی محو چنین پدیده هائی از سطح جامعه است، برای کوشندگان مرتجع، هدف از مصادره مسئله زندانی سیاسی در ایران، تهی ساختن جنبش خانواده ها و حامیان اعدام شدگان دهه ۶۰ از مضمون انقلابی آن، تبدیل این نسل کشی به حداکثر یک "پرونده حقوقی" و استفاده از آن به مثابه ابزاری در خدمت پیشبرد سیاست های ضدخلقی امپریالیست ها در مورد ایران و تسویه حساب های غارتگرانه با سایر رقبای شان می باشد.

درست در ارتباط با هدف ارتجاعی فوق الذکر است که این روز ها شاهدیم که برخورد نیروهای مختلف امپریالیستی نسبت به موضوع "حقوق بشر" در ایران و یا دفاع از این یا آن زندانی سیاسی، یکی از سرتیتر های اخبار جهان را تشکیل می دهد. نمونه برجسته دیگر که بیان گر تلاش نیروهای مرتجع امپریالیستی در استفاده از مسئله زندانیان سیاسی در ایران به نفع سیاست های ضد مردمی خود می باشد به "تریبونال" ی مربوط است که اخیراً در لندن با ادعای حقیقت یابی، تحت نام محاکمه جمهوری اسلامی به خاطر کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ بر پا شد.

همان طور که همگان مطلع اند، رسانه های مختلف امپریالیستی که تا دیروز

حتی به روی خود نمی آوردند که در دهه ۶۰ چه ابعادی از جنایات فاجعه بار در سیاه چال های جمهوری اسلامی در حق زندانیان سیاسی ایران صورت گرفته است، رسانه هائی که در طی سالیان طولانی که نیروهای آزادیخواه، این مدافعین واقعی زندانیان سیاسی با توان و امکانات محدود خود پژواک گر فریاد به خون خفتگان بودند، هرگز حاضر نمی شدند تا پوششی خبری برای این گونه مراسم ها ایجاد کنند و یا در این زمینه اطلاع رسانی کنند، حال در جریان برگزاری "تریبونال"، به پرچمداران دروغین "حقوق بشر" بدل شده و اخبار و مسایل مربوطه را به طور وسیع و با حرارت تمام پوشش داده و ضمن ریختن اشک تمساح برای عزیزان جان باخته ما، به تبلیغ و ترویج آن "تریبونال" پرداختند.

نخستین پرسش منطقی نسبت به این تغییر سیاست اینجاست که چرا فعالیت های نیروهای آزادیخواه در مورد کشتارهای دهه ۶۰ در تمام طول این سال ها با بی اعتنائی ژورنالیسم بورژوایی رایج مواجه می شد ولی آن ها در برهه اخیر به یکباره یاد کشتار دهه ۶۰ افتاده و با حرارت به دفاع از این "تریبونال" که در دفاع از زندانیان سیاسی و دلسوزی برای خانواده های زنجیده آنان ادعایی جدا از حرکات مشابه گذشته نداشت، پرداختند؟ چه عنصر متفاوتی در این تریبونال وجود داشت که بدین گونه جلب نظر رسانه های تبلیغاتی امپریالیستی را کرده بود؟

این درست است که شکل و چگونگی کارکرد تریبونال با فعالیت های تاکنونی در ارتباط با زندانیان سیاسی دهه ۶۰ دارای تفاوت و فرق هائی است، اما واقعیت این است که با توجه به ماهیت رسانه های یاد شده، آن چه پشتیبانی تمام و کمال این رسانه ها از این تریبونال را سبب شد، نه تفاوت های کمی و کیفی بین تریبونال و حرکت های دیگر، بلکه اطمینان آن ها از این امر بود که در این تریبونال، "خودی" ها و نیروهای راست هستند که سر نخ حرکت را در دست دارند. این رسانه ها اطمینان داشتند که حضور و مشارکت فعال مهره هایی چون "جان کوپر" و "سیر جفری ناپس" از حزب حاکم بر انگلستان و افرادی چون آن ها در این تریبونال، دقیقاً به منظور پیشبرد هدف هائی بوده است که با اهداف آن رسانه های امپریالیستی همخوانی دارد؛ آن ها همچنین اطمینان داشتند که همپالگی های این عناصر شناخته شده با شناسنامه و ملیت ایرانی - که پیام اخوان از بنیانگزاران "مرکز ثبت اسناد حقوق بشر ایران" به مثابه نهادی در ارتباط با قدرت های امپریالیستی تنها یکی از آن هاست - نیز در خدمت به همان خطی در آن جا حضور داشتند که حضور اعضای حزب محافظه کار انگلیس را در تریبونال الزامی کرده است. مسلم است که خانواده های داغدار زندانیان سیاسی جان باخته که بدون آگاهی از نیت و اهداف گردانندگان آن تریبونال و برای رساندن فریاد عدالت خواهی خود در آن شرکت کردند، برای چنین جماعتی صرفاً

رسانه های مختلف امپریالیستی که تا دیروز به روی خود نمی آوردند که در دهه ۶۰ چه ابعادی از جنایات فاجعه بار در سیاه چال های جمهوری اسلامی در حق زندانیان سیاسی ایران صورت گرفته است، رسانه هائی که در طی سالیان طولانی که نیروهای آزادیخواه، با توان و امکانات محدود خود پژواک گر فریاد به خون خفتگان بودند، هرگز حاضر نمی شدند تا پوششی خبری برای این گونه مراسم ها ایجاد کنند و یا در این زمینه اطلاع رسانی کنند، حال در جریان برگزاری "تریبونال"، به پرچمداران دروغین "حقوق بشر" بدل شده و اخبار مربوطه را به طور وسیع و با حرارت تمام پوشش داده و ضمن ریختن اشک تمساح برای عزیزان جان باخته ما، به تبلیغ و ترویج آن "تریبونال" پرداختند.

به عنوان یک وسیله و البته وسیله و ابزاری بسیار گران بها که بدون آن ها تحقق اهدافشان ممکن نبود، محسوب می شدند. با توجه به همه این واقعیات است که می توان به نقش این تریبونال در پیشبرد خط امپریالیستی نفوذ در جنبش های اجتماعی و به طور مشخص در حوزه زندانیان سیاسی بهتر پی برد و در همان حال به اهمیت نتایج فاجعه بار همکاری و همیاری جریانهای در صف مردم که با داعیه "چپ" و "ضد سرمایه داری" راه نیروهای امپریالیستی برای مصادره این جنبش را هموار کرده اند، هرچه بیشتر پی برد.

پیش از این پایداری و استقامت برای در اهتزاز نگاه داشتن پرچم آرمان های دموکراتیک و انقلابی جان باختگان دهه ۶۰ و زنده نگاه داشتن یاد و راه آن عزیزان در یک جبهه مستقل، به گونه ای قابل فهم با حملات دائم و کینه توزانه نیروهای راست مواجه بود. طیف رنگارنگی از نیروهای راست آشکارا می کوشیدند تا با فعالیت ها و قلم های زهر آکین خود در محیط زندگی شان و یا در فضای مجازی و در پلتاک ها و یا در مراسم های برگزار شده برای بزرگداشت خاطره جانباختگان دهه ۶۰، آن ها را از اعتبار بیاندازند. اینان گاه مراسم های مربوط به کشتار دهه ۶۰ را "تکراری" می خوانند، گاه آن ها را به "روضه خوانی" تشبیه می کردند. در مواردی با کوشش آگاهانه برای انحراف مسیر جلسات، بحث های انحرافی راه می انداختند. اما امروز در ارتباط با "تریبونال"، آن ها دیگر به بیان جنایات اعمال شده بر زندانیان سیاسی سابق و خانواده های داغدار جانباختگان را "روضه امام حسین" خواندند و نه به هیچ تلاش و ترفند دیگری برای بی اعتبار کردن "تریبونال" پرداختند. برعکس همگان شاهدند که همه نیروهای راست با "شور" و حرارت کامل به دفاع آتشین از تریبونال پرداخته و در این راه با استفاده از هرگونه شیوه نامقدسی هر منتقدی را از دم تیغ تبلیغات "آتشین" خود می گذرانند. به زبانی دیگر، در جریان برخورد با این

"تریبونال" ما شاهدیم که درست همان نیروهای راست و همدست ارتجاع که در دوره های قبل یکی از وظایف شان کوبیدن کوشش های مبارزاتی نیروهای چپ و انقلابی در بزرگداشت یاد جانباختگان دهه ۶۰ بود، اکنون با کسب اطمینان از این واقعیت که کارزار "تریبونال" زیر نفوذ و کنترل قدرت هائی است که آن ها برایشان هورا می کشند، خودشان به یک "پای" قضیه تبدیل شده و زیر نام "دفاع از زندانیان سیاسی" شدیداً به دفاع از این پروژه پرداخته و امکانات خود را به آن اختصاص داده اند.

برای هر انسان آگاه و پیرو اصول که شاهد تحرکات سیاسی اخیر حول مسئله "تریبونال" می باشد، از یک طرف، جریان دفاع پر حرارت نیروهای راست (از اکثریتی های سلطنت طلب گرفته تا کسانی که در چپ سنتیزی و سم پاشی علیه آرمان های انقلابی جان باختگان دهه ۶۰ ید طولائی دارند) از این تریبونال و از سوی دیگر سیاست رسانه های امپریالیستی در پشتیبانی بی دریغ از آن، از زمره معیارهای مبارزاتی غیر قابل انکاری هستند که ماهیت واقعی این تریبونال را هر چه واضح تر به نمایش می گذارند.

واقعیت این است که نیروها و رسانه های امپریالیستی در اوج کشتارها در سال ۶۷ در حالی که هر روز فوج فوج نوجوانان و جوانان رشید مملکت ما پس از شکنجه و اعمال کثیف ترین جنایات، توسط سران جمهوری اسلامی از دم تیغ می گذشتند و ابعاد این کشتار آن قدر وسیع و جنایت بار بود که جانپان حتی فرصت دفن درست اجساد را نداشتند، در بلندگوهای تبلیغاتی و قیچ و دروغگوی خود در مقابل دیدگان اشکبار مادران و پدران و فرزندان و همسران قربانیان رژیم، ۲۴ ساعته از تغییر "رویه" و تغیر "ماهیت" جمهوری اسلامی از یک رژیم جنایت پیشه و ضد خلقی به حکومتی "معتدل" داد سخن می دادند و رفسنجانی مزدور، ر رئیس جمهور جلادی که دستانش تا مرفق به خون پاک ترین جوانان ما آلوده بود را "مدره" می نامیدند. اکنون در تعرضی خزنده ولی آشکار، وابستگان مرئی و نامرئی چنین نیروهای رسماً به جلوی صحنه آمده اند و پروژه ای که به دلیل مصالح قدرت های بزرگ برجسته شده، یعنی "تریبونال" را علیه خانواده های زندانیان سیاسی و همه مردم ستمدیده ایران به خدمت گرفته اند.

در سال خونین ۶۷، قدرت های امپریالیستی پس از هدایت و کنترل یک جنگ فرسایشی ۸ ساله و قربانی کردن میلیون ها تن از توده های ایران و عراق، ضمن اعلام دوران "بازسازی"، در صدد سرمایه گذاری های جدید برای چپاول هر چه بیشتر دسترنج کارگران و ستمدیدگان به بهانه بازسازی خرابی های جنگ بودند و جمهوری اسلامی می پایست نیاز به "امنیت" دلخواه سرمایه گذاران را به هر ترتیب که شده تأمین می کرد. در چنین شرایطی، ضرورت "پاکسازی" ساهچال

دردناک گذشته، نتایج فاجعه بار آن را بار دیگر بر خلق های تحت ستم ما تحمیل کرده و زیر نام "دفاع از حقوق بشر" و دفاع از "زندانیان سیاسی"، جنایات مهلک تر و گسترده تری را در حق توده های محروم ما مرتکب شوند.

امر دادخواهی واقعی مردم ستمدیده از جنایتکاران و عاملین قتل عام دهه ۶۰، و بر قراری "عدالت" تنها در جریان یک انقلاب توده ای علیه کلیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های ارتجاعی آن و نظام استثمارگرانه حاکم متحقق خواهد گشت. نگذاریم این مسیر، آلوده سیاست های ضد انقلابی امپریالیست ها گردد. این کمترین تعهد و وظیفه انقلابی ما در قبال دریای خونی است که از قتل عام جان های شیفته هزاران انسان کمونیست و انقلابی و مبارز، این عزیزان ما در دهه ۶۰ جاری شده و بر دوش ما قرار دارد.

مرگ برامپریالیسم!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم

جمهوری اسلامی!

جاودان بادخاطره تمام شهدائی که

فهرمانانه تا پای مرگ با دشمن

جنگیدند!

پیروز باد انقلاب!

چریکهای فدائی خلق ایران

شهریور ۱۳۹۱ - سپتامبر ۲۰۱۲

دانند که در دوره رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، امپریالیسم آمریکا در حالی که جهت مقابله با مبارزات انقلابی رو به رشد و گسترش مردم دلاور ایران، برای سیاست های آتی ضد انقلابی خود برنامه ریزی می کرد، زیر نام "طرح حقوق بشر کارتر" کوشید تا خود را به اصطلاح مخالف سیاست های "سرکوبگرانه" و "دیکتاتوری" شاه نشان داده و با انجام اقداماتی، در جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم مزدور شاه، نفوذ و آن را در جهت منافع خود تحت کنترل در آورد. همان طور که می دانیم پیشبرد این به اصطلاح سیاست "حقوق بشری" امپریالیست ها، به آن ها امکان داد جهت مقابله با انقلاب مردم ما دارو دسته خمینی را شکل دهند؛ و دیدیم که چگونه آن ها جمهوری اسلامی را بر مردم ما تحمیل نمودند، رژیمی که برای سرکوب انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک مردم ما یک حمام خون بزرگ را با سکوت امپریالیست ها در ایران بر پا نمود.

در سال گرد قتل عام زندانیان به خون خفته مان، درست با درس گیری از گذشته و تکیه بر تجربه بسیار تلخی که مردم مبارز ما در طی تمام عمر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از سر گذرانده اند، به هیچ وجه نباید به امپریالیست ها اجازه داد تا با تکرار تجربه

ها از بتانسسل بزرگ انقلابی نهفته در آن ها با هدف از بین بردن تهدیداتی که متوجه "امنیت" مورد دلخواه امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی بود در مقابل سیران رژیم قرار گرفت. امری که این رژیم آن را با قاطعیت تمام و با اعمال کثیف ترین شیوه ها عملی کرد و یک حمام خون باور نکردنی در سراسر ایران به راه افتاد. اما اکنون در سالگرد کشتار دهه ۶۰ و حمام خون سال ۶۷، جنایتکاران فوق می کوشند تا زیر ماسک دفاع از "حقوق بشر"، از درد و رنج و خشم و نفرت مبارزاتی خانواده ها و بازماندگان کشتار فاجعه بار دهه ۶۰ دستمایه ای برای تجارت کثیف خویش مهیا نموده و امر نفوذ و مصادره یکی از عرصه های مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ما یعنی زندانیان سیاسی را به خیال خود عملی سازند. با توجه به واقعیات ذکر شده در فوق، چریکهای فدایی خلق ایران وظیفه مبارزاتی خود می دانند که در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی برای مقابله با اقدامات اخیر محافل امپریالیستی که تحت نام دفاع از حقوق بشر صورت می گیرد، به تمامی نیروها و انسان های انقلابی و آزادیخواه هشدار دهند که: انبان تجربه خلق های آگاه ما در زمینه نفوذ نیروهای مدافع امپریالیسم در فعالیت های انقلابی مردم ما خالی از تجربه نیست. همه می

دوباره تابستان آمد!

تابستان می تواند فصلی باشد مانند هر فصل دیگر، ولی برای آن هایی که دل و دیدشان بطرف خاوران است تابستان مثل هر فصل دیگری نیست، هر تابستان یادآور آن تابستانی است که پاک ترین و عزم آهنین ترین فرزندان این خلق را، جلادان جمهوری اسلامی به قتل گاه فرستادند و برگ های تاریخ را با زشت ترین و جنایتکارانه ترین کلمات و اعمال شان آلودند. رژیم ترسان و هراسان از شکست در جنگ، وحشت زده از خواسته های زحمتکشان و توده ها همچون دشمنی قسم خورده، دیوانه وار کمر به قتل آزادی خواهان گرفت، حتی به کودکان و نوجوانان رحم نکرده و دستان خود را تا مرفق به خون زن و مرد و پیر و جوان و کودکان بیگناه هر چه بیشتر آلوده کرد. آخوند خمینی این جاهل جلاد خوبی کش و مزدور، که عمری از ثمره دیگران زیسته بود اکنون بر سرزمینی حکم میراند که از هر گوشه آن توده ها برای زندگی عادلانه بپا خواسته بودند ولی او عدالت و عدالت خواهی را کشت و زندگی خونینی بجا گذاشت، هر انسان آزادیخواه را کشته و یا از سرزمینش راند و هر کس را که فاسد بود، هر کس که فریبکار، دزد و قاتل بود بر منصبی نشانند، خمینی با گستردگی جنایاتش حتی بیشرمی را شرمزده کرده و جنایت را متعجب. او با قریب میلیون ها، امید را سلاخی کرد و محرومان را در دره فقر انداخته و خود در کاخ ثروت زیست نکبت بار خود ادامه داد. تابستان ۶۷ بود. دیوها از انسان ها پرسیدند "نماز میخوانی؟"، یا به زبان دیگر "بفرمان جلاد تاریخ کردن می نهی؟" و همه انسان ها گفتند "نه!" و حلق آویز شدند. آن ها حلق آویز شدند ولی داغ این کردن نهی را بر سینه بی قلب این جلاد تاریخ گذاشتند، آن ها حلق آویز شدند ولی تاریخ عظمت انسانیت را پرافتخارتر کردند.



اکنون که نماز جلاد تاریخ و پیروان خط او در خفا با "بنام امپریالیسم بخشنده و مهربان" شروع میشد، آن ها خواست مهربانی و برابری را با زندان جواب دادند، با قتل، با سنگسار، با فقر گسترده، با جنگ، با بیخانمانی توده ها جواب دادند، ولی امپریالیسم بخشنده و مهربان مثل هر خدایی، بطور واقعی، سیری ناپذیر بود، خون میخواست و آن ها در محراب او همه انسان های بیدار و آگاه را جمع کرده و در آن تابستان به فتلگاه فرستادند و بیرحمانه دار زده و کشتند، در خفا خاوران را آفریدند. تا امید و تلاش را به گور سپارند. اما این بذرها به خاک نماندند.

خاوران گل هایش را نکه داشت، همچون مادری مهربان همه را در دامان خود گرفت و آن ها را در تن گرم و پر محبت خویش خواباند تا روز بیداری فرا رسد، و روز بیداری فراخواهد رسید، روزی که بذرها دوباره می شکفند چرا که خون است و بخاک نمی ماند، روزی که فریاد خلق را هیچ سلاخی قادر به سکوت نیست.

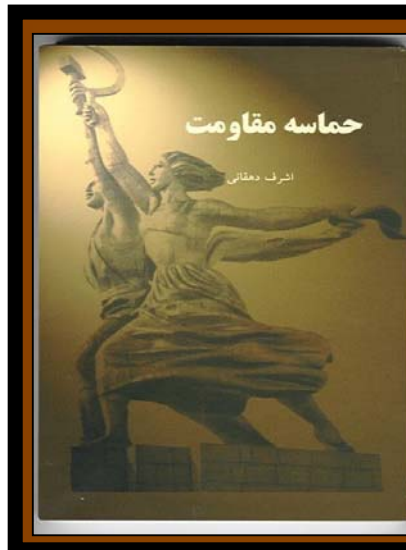
بیاد آن روز خجسته که ناقوس مرگ جلاد و نوید بخش سرود و جشن توده ها خواهد بود، نباید اجازه داد یاد و آرمان آن گل ها فراموش شود و یا بدتر دستمایه تسویه حساب جلادان گردد.

اوت ۲۰۱۲
عبداله باوی

دروغ های ثابتی

علیه کتاب "حماسه مقاومت"!

اشرف دهقانی



در آن ها دخالت داشت و در کتاب حماسه مقاومت ذکر شده*، صحبت کنم. مسلم است که یاره گویانی چون پرویز ثابتی و قاضی فرد و همکاران علنی و غیر علنی شان، در پیشگاه مردم آگاه و قهرمان ایران نازل تر و حقیرتر از آنند که قابل برخورد بوده و نیاز به افشا شدن داشته باشند. خود آنها هم می دانند که توده های مردم که ظلم و ستم و جنایات رژیم های متبوع آنها را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند، هرگز وقتی به سخنان آنان نخواهند گذاشت؛ چرا که این توده ها حتی اگر قادر نباشند درک عمیق و راستین خود از آن سخنان را به صورت فرموله بیان کنند، به روشنی برایشان عیان است که چنین خدمت گزاران دستگاه امنیتی برای پیشبرد چه هدف های ضدخلقی داستان سرانی می کنند و چگونه دروغ هائی را با شگردهای آموخته از همان دستگاه های امنیتی سرهم بندی کرده و اشاعه می دهند. اما علیرغم چنین واقعیتی، در جامعه طبقاتی ایران قلم به دستان تاریک اندیش بورژوا و خرده بورژواهایی وجود دارند که می کوشند با "هنر" سفسطه، چنان افتراها و دروغ هائی را تکیله و به نام خود، به خورد ناآگاهان و بی خبرانی در جامعه بدهند. ثابتی ها و قاضی فردها درست با امید به چنین قلم به دستانی است که به اشاعه افترا و اکاذیب در جامعه می پردازند. این دسته از "روشنفکران" بورژوا و خرده بورژوا البته نه در یک حوزه بلکه در حوزه های مختلف دست به کار سفسطه می زنند؛ همچنان که امروز **به عنوان نمونه با به راه انداختن بحث های اسکولاستیک در مورد "سند" و با "تاریخ" و غیره می کوشند خلاق را مجاب کنند که گویا هیچ سندی حتی اگر تجربه هزاران نفر شاهد عینی هم مؤید آن بوده باشد، قابل انکاء نیست؛ و تاریخ دروغی است که بسته به راوی آن می تواند این طور یا آن طور تعبیر شود. چنین سفسطه هائی که بر منطق غیر علمی استوار هستند خورشید حقیقت برخاسته از واقعیات عینی را انکار می کنند و مدافعین اشان حتی با ایجاد "تساوی" بین مثلاً شکنجه دهنده و شکنجه شده، خود را "دموکرات" هم جلوه می دهند. این قبیل به اصطلاح "دموکرات" های "تساوی طلب"!!**

در واقع بر منافع می که افراد وابسته یا مدافع رژیم های ضد خلقی در اشاعه دروغ تعقیب می کنند و منافع می که آزادیخواهان در بیان واقعیت ها و اشاعه راستی و حقیقت در جامعه دارند، چشم می بندند و چنان منافع می را از دیده ها پنهان نگاه می دارند. همین ها هم هستند که در بحث هائی که بیشتر به کلاف سردرگم شبیه می شوند آنقدر خود و خواننده را سردرگم می سازند تا این که به این نتیجه می رسند که گویا حقیقت اساساً دست نیافتنی است و یا اصلاً حقیقتی وجود ندارد که بر اساس واقعیت شکل گرفته باشد! ثابتی ها و قاضی فردها به این قبیل بحث های غیر علمی "تاریک اندیشان" - که هر کدام نیز سعی می کنند عنوان دهن پرکنی برای خود دست و پا کنند، و یا همدستان شان چنان عناوینی به آنها می چسباند - دل خوش اند. چرا که چنان بحث هائی که مسلماً بوی از مارکسیسم و آخرین دست آوردهای علمی بشر در زمینه مسایل اجتماعی نبرده اند، تنها می توانند در خدمت توجیه اراجیف چنین عناصری قرار گیرند. بنابراین پیشاپیش برای مقابله با این قبیل قلم به دستان تاریک اندیش، لازم است در مواجهه با دروغ ها و تهمت ها، روی حقایق و واقعیت های انکار ناپذیر تأکید کرد و به هیچ کس اجازه نداد تا با مغلطه کاری، به انکار حقایق مربوط به تاریخ معاصر جامعه ما پردازند. بر این اساس اکنون که کتاب "حماسه مقاومت" مورد یاره گویی های پرویز ثابتی، مهره ای از ساواک، کسی که در دیار غربت و در غربت خویش هم خود را از آماج خشم توده های مبارز ایران مصون نمی بیند، قرار گرفته لازم است به اختصار هم شده پاسخی به آن یاره گویی ها داده شود.

واقعیت این است که "حماسه مقاومت" امروز دیگر صرفاً به شخص من تعلق ندارد. این کتاب متعلق به کارگران و زحمتکشان و همه توده های رنج کشیده و دربند ایران است؛ متعلق به کسانی است که نه فقط در دهه ۵۰ بلکه بعدها و هنوز هم از آن تأثیر گرفته و از آن در مبارزه خود علیه ظلم و ستم و استثمار و مقابله با رژیم های وابسته به امپریالیسم حامی شرایط جهنمی در جامعه، الهام گرفته و می گیرند؛ متعلق به کمونیست ها و آزادیخواهان دهه ۶۰ است که با همان عشقی به زندگی زیستند که پیشگامان شان در دهه ۵۰ در مقابل آنها ترسیم کرده بودند - به همان گونه که بخشاً در کتاب حماسه مقاومت نشان داده شده؛ و با همان خشم و کینه و نفرتی نسبت به دشمن جنگیدند و در راه ساختن جامعه ای آزاد و مطلوب اکثریت آحاد جامعه، جان خود را پی پاکانه، فدا کردند که از پیشگامان شان، آموخته بودند.

"حماسه مقاومت" به واقع انعکاس گوشه ای از تاریخ سراسر مبارزه جوانان و مردم سلحشور ایران در یک مقطع معین است؛ و سندی است که نه تنها از شکنجه های قرون وسطائی حاکم در زندان های رژیم شاه که پرویز ثابتی یکی از پادوهایش بود، پرده برداشته بلکه جو مبارزاتی بسیار درخشنده ای که در سال ۵۰ با تکوین پدیده نوین و افتخار آفرین چریکهای فدائی خلق، این فرزندان کمونیست کارگران و زحمتکشان و توده های رنج دیده، در جامعه ما ایجاد شده

پس از بازار گرمی های رسانه های فارسی زبان غرب، کتاب ثابتی - قاضی فرد که اولی سردمدار اداره سوم ساواک و دیگری یکی از پیشبرندگان خط وزارت اطلاعات جهنمی رژیم جمهوری اسلامی علیه توده ها و نیروهای آزادی خواه و مخالف این رژیم است، منتشر شد. رسانه های غرب که قاضی فرد را به مصداق مثل "کچل را زلف علی خوانند"، "پژوهشگر تاریخ معاصر ایران" خواندند، پیشاپیش اطلاع داده بودند که این کتاب در طی گفتگوی دو عنصر یاد شده با هم تنظیم گشته است.

با مطالعه کتاب مذکور که نام بی مسمای "در دامگه حادثه" برای آن انتخاب شده، هر کسی در می یابد که دو عنصر فوق جهت وارونه جلوه دادن حقایق در مورد عملکردهای ساواک - علیه نه فقط مردم مبارز ایران و فرزندان انقلابی آنان بلکه حتی علیه هر فرد مخالف رژیم های شاه و جمهوری اسلامی - تلاش کاملاً آگاهانه و حساب شده ای نموده اند؛ واقعیتی که در عین حال بیانگر آن است که رسانه های فارسی زبان غرب در ضدیت با کدام حقایق و در جهت اشاعه کدام دروغ ها و تهمت ها، برنامه هائی را برای تبلیغ کتاب مزبور اختصاص دادند.

در دست پخت دو عنصر هم مسلک و هم پیمان در خدمت گزاری به دستگاه های امنیتی و در حفظ و تداوم ظلم و ستم و جنایت در حق توده های ایران، یعنی ثابتی و قاضی فرد، علاوه بر همه دروغ ها و افتراهائی که بخشی از آنها با تکرار یاره های مزدوران شناخته شده و غیر شناخته شده شان در سال های پیش تنظیم گشته، تهمت های ناشیانه ای هم علیه کتاب "حماسه مقاومت" ساز شده است.

پیش از این، نگارنده این سطور بر اساس مصاحبه برنامه تلویزیونی "افق" صدای آمریکا با ثابتی و قاضی فرد، مقاله ای تحت عنوان "تنبیذگی ساواک با شکنجه و قتل های زنجیره ای" نوشته و به معرفی چهره قاضی فرد و افشای عمده ترین مطالبی که ثابتی در برنامه تلویزیونی صدای آمریکا مطرح کرده بود پرداختم - بدون آن که در مورد شکنجه هائی که در شهربانی و در اوین بر شخص من اعمال شده بود که پرویز ثابتی هم بخشاً

بود را ترسیم نموده و جنگندگی و قهرمانی ها و فداکاری های افسانه ای آنان را در سطحی هر چه گسترده تر به مردم ایران (و نه فقط آن ها) می شناساند.

درست به همین دلیل که "حماسه مقاومت" به مردم ستمدیده ایران تعلق دارد، درست به همین دلیل که این کتاب بخشی هرچند کوتاه از تاریخ مبارزاتی مردم ایران را تشکیل می دهد، و درست به همین دلیل که این نوشته هنوز الهام بخش مبارزه جوانان و دیگر نیروهای مبارز در جامعه تحت سلطه ایران می باشد، آری درست به این دلایل است که دو هم مسلک و هم پیمان در ضدیت با توده های مبارز ایران، یعنی ثابتی و قانعی فرد، صفحاتی از کتاب خود را به دروغ پراکنی علیه کتاب حماسه مقاومت اختصاص داده اند. و الا بحث بر سر یک شخص نیست که از به اصطلاح "اغراق گوئی" های او به تنگ آمده باشند - تا جایی که ثابتی می گوید: "به نظر من، او هنوز هم از اغراق گوئی، دست بر نداشته است". نه، بحث نه مربوط به یک فرد بلکه مربوط به مردم رنجیده، مربوط به روشنفکران و توده های مبارز ایران است. بحث بر سر باورشکنی در میان این مردم و زدودن خاطره حماسه مقاومت فرزندان دلیر توده های مبارز ایران در گذشته و حال از حافظه اجتماعی مردم ماست، حماسه هائی که تعدادشان به یکی دو تا و ده تا هم ختم نمی شود. بحث بر سر کردن چهره قهرمانان مردم، جلوگیری از گسترش تاثیرات اجتماعی آنان و خدشه دار کردن چهره کسانی است که الهام بخش توده های رنج دیده در مبارزات شان علیه ظلم و سرکوب و جنایات رژیم های مدافع سیستم سرمایه داری در ایران می باشند؛ بحث بر سر گرفتن حربه یا سلاح "حماسه مقاومت" از دست کارگران و قشرهای وسیع تحت ستم مردم ایران است. بحث این است که با بی اعتبار جلوه دادن "حماسه مقاومت"، مقاومت های نا جای جان انقلابیون در مقابل جنایات دستگاه های امنیتی شاه و جمهوری اسلامی، دروغ و یا حداقل "شک برانگیز" تلقی گردد. بحث بر سر کتمان برخوردهای تهاجمی و دلیرانه و دشمن شکن چریکهای فدائی خلق و رفقای کبیری چون مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی در مقابله با دستگاه امنیتی رژیم شاه و مقاومت افسانه ای آنان در زیر شکنجه های وحشیانه قرون وسطائی ساواک و شهربانی است؛ بحث این است که می خواهند خون پاک بهروز دهقانی، این اسطوره مقاومت ایران در سال ۵۰ را در زیر شکنجه های "جانوران وحشی خونخوار"، هدر شده جلوه دهند. بحث این است که استقامت ها و رشادت های قهرمانانه زنان سلحشوری چون رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان)، شیرین معاضد (فضیلت کلام)، فاطمه امینی (مجاهد انقلابی و ده ها زن چریک فدائی و مجاهدین انقلابی در دهه پنجاه، افسانه های دروغین پنداشته شود.

کتاب حماسه مقاومت تنها یک سند و نمونه ای است که واقعیت های درون زندان های رژیم شاه در سال ۱۳۵۰ را برملا ساخته است. با این حال "حماسه مقاومت" در تاریخ معاصر جامعه ما به سمبل مبارزه و مقاومت هزاران انقلابی با نام و گمنامی تبدیل شده که با رنج و خون خود، توده های میلیونی

واقعیت این است که "حماسه مقاومت" امروز دیگر صرفاً به شخص من تعلق ندارد. این کتاب متعلق به کارگران و زحمتکشان و همه توده های رنج کشیده و دربند ایران است؛ متعلق به کسانی است که نه فقط در دهه ۵۰ بلکه بعدها و هنوز هم از آن تاثیر گرفته و از آن در مبارزه خود علیه ظلم و ستم و استثمار و مقابله با رژیم های وابسته به امپریالیسم حامی شرایط جهنمی در جامعه، الهام گرفته و می گیرند؛ متعلق به کمونیست ها و آزادیخواهان دهه ۶۰ است که با همان عشقی به زندگی زیستند که پیشگامان شان در دهه ۵۰ در مقابل آنها ترسیم کرده بودند - به همان گونه که بخشاً در کتاب حماسه مقاومت نشان داده شده؛ و با همان خشم و کینه و نفرتی نسبت به دشمن جنگیدند و در راه ساختن جامعه ای آزاد و مطلوب اکثریت آحاد جامعه، جان خود را بی باکانه، فدا کردند که از پیشگامان شان، آموخته بودند.

ایران را برای مصادف با دشمنانشان به میدان مبارزه کشاندند؛ همان توده های مبارزی که به عمر رژیم شاه به مثابه یکی از ننگین ترین حکومت های سلطنتی، پایان دادند. آری بحث به هیچوجه صرفاً بر سر یک شخص و یا یک کتاب نیست، بحث بر سر چنین واقعیت های انکار ناپذیر در جنبش انقلابی ایران و در جامعه تحت سلطه ماست. این را دو مفتری هم مسلک و هم پیمان، خیلی خوب می دانند.

ثابتی و قانعی فرد در صفحات ۲۰۸ و ۲۱۴ و ۲۱۵ کتاب مزبور نوشته اند:

"ثابتی: ... در مجموع می توان گفت که در زمینه اتهام شکنجه نیز... بسیار اغراق گوئی شده است... نمونه دیگری از این اغراق گوئی را می توان در کتاب خاطرات ربابه (اشرف) دهقانی دید که پس از انقلاب اعتراف کرده است که ۷۰٪ ادعاها در کتاب، غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است که به نظر من او هنوز هم از اغراق گوئی، دست بر نداشته است." (صفحه ۲۰۸)

"قانعی فرد: یادم نیست اما شاید به قلم افراطی ها خوانده ام که در ساواک تجاوز به زنان شده و... مثل رقیه دانشگری،

(علامت سه نقطه... در خود متن کتاب آمده است)

ثابتی: این اتهام به کلی بی اساس است. من با اطمینان می توانم بگویم در تمام مدت ۲۰ سالگی که من با ساواک بودم هیچ وقت حتی نشنیدم که یک زندانی چنین ادعائی را کرده باشد. ربابه (اشرف) دهقانی که چنین ادعائی را پس از فرار از زندان و خروج از کشور، کرده بود. بعداً گفت ۷۰٪ در صد نوشته هایش از جمله ادعای تجاوز نا صحیح و برای بد نام کردن رژیم بوده است.

علیرضا نوری زاده نقل می کند که در روزهای اولیه انقلاب به ستاد مرکزی چریکهای فدائی خلق واقع در خیابان میکده (ساختمان ساواک تهران) رفته تا با کسانی مصاحبه کند. اشرف دهقانی را در آنجا دیده و با اشاره به کتاب خاطراتش، شروع به همدردی با وی کرده و او با کمال تعجب گفته است. مطالب این کتاب بیشتر نادرست است. ادعای رقیه دانشگری هم اگر خودش ادعا کرده و دیگران برای بد نام کردن ساواک،

جعل نکرده باشند، بیش از ادعای اشرف دهقانی اعتبار ندارد." (صفحات ۲۱۴ و ۲۱۵).

در برخورد به پاره های این مفتریان، لازم است ابتدا به آنچه که قانعی فرد مصاحبه گر، ببخشید "پژوهشگر"! تاریخ معاصر، در اینجا مطرح کرده اشاره نموده و بگویم که رقیه دانشگری هیچوقت موضوعی را که این عنصر به او نسبت می دهد بیان نکرده است و این شگردی است که برای خلط مطلب و به خیال خود ایجاد تردید در حقیقت مربوط به تجاوز به زنان در زندان های رژیم شاه (به این خیال که گفته خواهد شد که این موضوع اگر در مورد رقیه دانشگری حقیقت نداشته پس موارد دیگر هم دروغ است) به کار می برد. در حالی که اگر او رنگی در کفش نداشت برای این که ببیند که "در ساواک تجاوز به زنان شده"، می توانست مثال و نمونه خود را از کتابی ذکر کند (کتاب "داد بی داد") که نه فقط "به قلم افراطی ها" نیست بلکه به گونه ای تنظیم شده بود که وزارت اطلاعات امکان یافت به منظور آذوقه رسانی برای تدوین "کتاب دشمن" (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷)، به آن در ایران اجازه تجدید چاپ بدهد (در سال ۱۳۸۲) - البته با حذف جملاتی در آن که نشر آنها را در ایران مصلحت نمی دید. ظاهراً قانعی فرد که عنوان "پژوهشگر تاریخ معاصر" به او چسبانده شده، نباید بگوید که اصلاً از وجود آن کتاب بی اطلاع بود. آری، او می توانست در این کتاب یک نمونه از این که "در ساواک تجاوز به زنان شده" را به قلم غیر "افراطی ها" بخواند! نمونه تجاوز به یک دختر ۱۹ ساله در شکنجه گاه تیریز در فروردین سال ۱۳۵۳، واقعیتی که به قلم خود او در آن کتاب نوشته شده است.

این که این دختر ۱۹ ساله در مقابل شکنجه شنیع ذکر شده و شکنجه های وحشیانه دیگری که در تیریز و سپس در تهران بر او اعمال شده بود تا چه حد توانسته بود دوام آورده و اسم و فراری را در اختیار ارادل اوپاش شکنجه گر ساواک قرار ندهد، این که او بعداً در چه موضع سیاسی ایستاد و امروز از طرف مرتجعین و نیروهای راست، به اصطلاح "افراطی" یا "غیر افراطی" خوانده می شود، اموری نیستند که بتوانند کمترین تغییری بر نهایت ستم و ظلمی که آن بی شرفان در حق چنان گلی تازه رسته، این دختر نوجوان اعمال کردند، بدهند - در حق دختر نوجوانی که عشق به زندگی و رسیدن به جامعه ای آزاد، پای او را به صحنه مبارزه کشانده بود. همه می دانند که شنیع بودن این نوع شکنجه مانع از ذکر نام و مشخصات او شده ولی چنین امری ذره ای از سندیت موضوع که خیلی از زندانیان سیاسی در دهه ۵۰ (و از جمله خود من) از آن مطلع بوده و هستند، نمی کاهد.

آری، "پژوهشگر تاریخ معاصر ایران"! صرفنظر از این که از موضوع فوق واقعاً مطلع یا غیر مطلع بود، به عمد به جای ذکر موارد واقعی در مورد شکنجه تجاوز در ساواک، از شگرد دادن اطلاعات غلط استفاده می کند. اتفاقاً در دنبال این شگرد قاطی کردن راست و دروغ باهم برای کتمان حقیقت است که طرف مقابل مصاحبه گر می گوید: "ادعای رقیه دانشگری هم اگر خودش ادعا کرده و دیگران برای بد نام کردن ساواک، جعل نکرده

باشند، بیش از ادعای اشرف دهقانی اعتبار ندارد". بگذریم.

در لابلای مطلب فوق، ثابتی با شهادت تمام این طور الفاء می کند که کتاب حماسه مقاومت گویا در خارج از کشور نوشته شده است. این اولین باری است که عنصری چنین افترا و ادعای دروغی را مطرح می کند. تا کنون چنین دروغی در مورد "حماسه مقاومت" از طرف کسی ابراز نشده بود، چرا که دیگران حداقل این ملاحظه را داشتند که از میان نسل جوان دهه ۵۰ که از آدم کشی ها و خون ریزی های ساواک و وزارت اطلاعات جان بدر برده اند، امروز کسانی هستند که شهادت می دهند که این کتاب را در ایران در سال ۱۳۵۲ و یا ۱۳۵۳ یعنی در زمانی که پای من هنوز به خارج از مرز موطن عزیزم، ایران نرسیده بود، خوانده اند؛ یا آن را در همان زمان در جامعه پخش کرده اند؛ یا به خاطر خواندن و یا گذاشتن اش در اختیار دیگران، با زندان و شکنجه مواجه شده و از طرف دستگاه های مربوطه رژیم شاه، محکومیت گرفته اند. در ضمن اولین تاریخ انتشار این کتاب در خارج از کشور هم مدتی بعد از انتشار آن در ایران بوده است. اینها برای هر کسی که در جستجوی حقیقت باشد، برای نسل جوان کنونی و حتی برای نسل های آینده، گواه بارزی در رد اکاذیب ثابتی هستند.

در مقدمه ای که من در فروردین ۱۳۸۲ (یعنی هشت سال پیش از آن که ثابتی در هماهنگی با وزارت اطلاعات، به چنین دروغی علیه "حماسه مقاومت" دست بزند) برای چاپ جدید کتاب یاد شده نوشتم، به تفصیل توضیح داده ام که در سال ۱۳۵۲ من در کدام پایگاه چریکی و در چه شرایطی به نوشتن آنچه که در زندان های رژیم شاه شاهد بودم، پرداختم و چگونه رفیق فراموش نشدنی، شیرین معاضد آن را تایپ کرد و کدام رفقا زحمت کار تکثیر (با دستگاه پلی کپی) و کارهای دیگر مربوط به انتشار آن را کشیدند و چطور با پیشنهاد رفیق کبیر فریدون جعفری آنچه در درونم نسبت به سرمایه داران (داخلی و خارجی)، رژیم حامی آنها و کلیه مزدوران و جنایتکاران رژیم شاه می گذشت را تحت عنوان "خطاب به دشمن!" به رشته تحریر در آوردم. اتفاقاً در آن مقدمه به این موضوع هم اشاره کرده ام که تنها هدف من از نوشتن، قرار دادن تجربه و اطلاعاتم از شکنجه گاه های رژیم شاه و مقاومت های رفقای شهید و زندانیم یه رفقای مستقر در پایگاه های مختلف در سازمان چریکهای فدائی خلق بود؛ و هرگز تصور این که نوشته یا یادداشت های من از زندان ممکن است به صورت کتابی منتشر شود را هم نداشتم؛ و این رفقای من بودند که تصمیم گرفتند که آنچه من برای رفقای سازمان نوشته بودم را به صورت یک کتاب منتشر کنند. این نکته هم پیشاپیش کذب اتهام ثابتی را بر ملا می سازد که گفته است که گویا من "حماسه مقاومت" را به قصد تبلیغ علیه رژیم شاه و برای بدنام کردن ساواک نوشته ام. این که ثابتی از "بدنام کردن ساواک" صحبت می کند نیز واقعاً خنده دار است. گویا ساواک به حد کافی "بدنام" نبود! شاید هم راست می گوید! چون این ارگان امنیتی به طور ساده در میان مردم "بدنام" نبود، بلکه رسوای عام و خاص بوده و

امروز که به کتاب بر می گردم، می بینم که در شرح شکنجه ها و مقاومت ها، تا آنجا که مستقیماً به خود من مربوط است و یا در مورد مبارزینی است که خود از نزدیک در جریان شکنجه و مقاومت آنها قرار داشتیم و یا در مورد آنها از زبان خود مزدوران رژیم شنیده ام، دچار هیچگونه اغراق گوئی نشده و عین واقعیت را توضیح داده ام. تأکید بر این واقعیت را از این جهت لازم می بینم که در سالهای اخیر برخی از مرتجعین و مماشات طلبان در خدمت به اشاعه ایده فریبکارانه برقراری "صلح" و "صفا" بین شکنجه گر و قربانی، کوشیده اند تا جنایات وحشتناک مزدوران ساواک در زندانها را لاپوشانی کنند. اینها به طرز سخیفانه ای واقعیات مندرج در "حماسه مقاومت" را نیز هدف قرار داده و آنها را "مبالغه آمیز" و "خود ساخته" خوانده اند.

برای مردم ایران سمبل کثیف ترین و زشت ترین و بی شرف ترین ارگان ها بود. در اینجا ضمن آن که برای تلخیص در کلام، خواننده را به مطالعه متن کامل مقدمه چاپ جدید کتاب حماسه مقاومت، رجوع می دهم، از آن مقدمه تنها یک قسمت مربوط به چگونگی آماده سازی کتاب برای انتشار و پخش در جامعه ایران را نقل می کنم:

"... ما می بایست هر چه زودتر کارهای تکنیکی (تایپ، چاپ و غیره) آن را انجام داده و کتاب را در جامعه پخش می کردیم. زندگی مخفی شرایط خاص خود را داشت. به هیچوجه نباید وقت را از دست می دادیم، چرا که یک دستگیری و یا درگیری با مزدوران دشمن می توانست در انتشار آن اخلاص ایجاد کند و یا حتی باعث شود که هرگز منتشر نشود. مسأله بر سر انتقال تجربه و تأثیر گذاری بود. از این رو من به یاد ندارم که قبل از چاپ کتاب حتی یک بار از اول تا به آخر آن را خوانده باشم تا مثلاً موضوعاتی که احتمالاً در آغاز از قلم افتاده بودند را به آن اضافه کنم. امروز که به کتاب بر می گردم، می بینم که در شرح شکنجه ها و مقاومت ها، تا آن جا که مستقیماً به خود من مربوط است و یا در مورد مبارزینی است که خود از نزدیک به نحوی در جریان شکنجه و مقاومت آن ها قرار داشتیم و یا در مورد آن ها در همان موقع از زبان خود مزدوران رژیم شنیده ام، دچار هیچ گونه اغراق گوئی نشده و عین واقعیت را توضیح داده ام (تأکید بر این واقعیت را از این جهت لازم می بینم که در سال های اخیر برخی از مرتجعین و مماشات طلبان در خدمت به اشاعه ایده فریبکارانه برقراری "صلح" و "صفا" بین شکنجه گر و قربانی، و برای خاموش کردن آتش خشم ستمدیدگان بر علیه ستمگران، کوشیده اند تا جنایات وحشتناک مزدوران ساواک در زندان ها را لاپوشانی کنند. در این چارچوب اینها به طرز سخیفانه ای واقعیات مندرج در "حماسه مقاومت" را نیز هدف قرار داده و آنها را "مبالغه آمیز" و "خود ساخته" خوانده اند.) - نقل از مقدمه حماسه مقاومت، چاپ جدید اروپا، بهار ۱۳۸۲.

همانطور که دیده شد، ثابتی سخن دروغ خود را علیه حماسه مقاومت از زبان یک مغتری حقیر و بی مقدار دیگر به نام نوری زاده نقل می کند. جهت آگاهی عموم

درمورد شخص مزبور بگویم که وی اشاعه دروغ و تهمت علیه کتاب حماسه مقاومت را از چندین سال پیش آغاز کرده و هر بار هم داستان جدید و پر از دروغ و تناقضی را علیه "حماسه مقاومت" و نویسنده آن سرهم بندی کرده است. رفقای من هم در طی سالیان اخیر، گاه گاهی به افشای دروغ های او پرداخته اند. مثلاً او یک بار در برنامه رادیو - تلویزیون "پاران" که در تاریخ ۲۱ جولای سال ۲۰۰۴ پخش شد، در طی گفتگو با مجری برنامه (علیرضا میبیدی)، این دروغ را گفت که: "... من چون آدم صادقی هستم در انتقال پیام، یک افسر رکن ۲ نیروی هوایی به من تلفن کرد ... ایشان می گفت به خدا قسم، سوگند می خورد و گریست، گفت هرگز چنین چیزهایی درست نیست. هرگز ما کسی را دست و پایش را نشکستیم، شکنجه نکردیم و این حرف هایی که زده می شد حرف هایی است که همه اش تبلیغات بوده و درست نبوده، طبیعتاً در رژیم گذشته شکنجه هایی اعمال شده، مواردی از شکنجه های بسیار بد بوده، اما بعد از انقلاب ما پی بردیم تا چه حد مبالغه آمیز بوده بعضی از این توصیف ها، مثلاً خانه سرهنگ زیبایی که سال ها بود که او رفته و این خانه را رها کرده بود، یک مقدار استخوان گوسفند و مرغ و غیره ریخته بودند که اینها استخوان انسان هاست. بنده خودم رفتم آنجا را دیدم، یا حتی اوین را که رفتم دیدم، صحبت از این بود که در اتاق ها خون به در و دیوارها مالیده از شکنجه. یا خاطرات اشرف دهقانی که بعداً معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود. ولی بعداً در رژیم ولایت فقیه، به دخترها تجاوز کردند، در زندان بدترین شکنجه را اعمال کردند نسبت به آزاد اندیشان و هنوز هم می کنند..."

در پاسخ به این یاهو ها در همان زمان در نشریه "پیام فدائی" شماره ۶۲ تیر ماه ۱۳۸۲، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران، مقاله ای تحت عنوان: "ژورنالیسم علیرضا نوری زاده بوی تعفن می دهد" درج شد که مطلب کوتاه زیر را از آن مقاله در اینجا ذکر می کنم: "اما اینکه با استناد به کدام دانسته و مدارک موثق او به این امر پی برده و از شنونده خود نیز می خواهد که آن را باور کند، اساساً مجهول گذاشته می شود." در واقع، مرز میان "دروغ" و "واقعیت" و فرق بین "شایعه" و "حقیقت" نیز دقیقاً در همین نکته نهفته است که دروغ و شایعه بی نیاز از دلیل و برهان اثباتی، و "وقایع نگاری" از حقیقت گویی محتاج بدان است. و علیرضا نوری زاده که تا اینجا فقط به دروغ و شایعه متوسل شده است در پایان "انتقال صادقاته پیام" آن افسر کذایی، رشته زشت کلام خود را با دروغ بزرگ و بیشرمانه ی دیگری به پایان می برد: "یا خاطرات اشرف دهقانی که بعداً معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود." اینکه چطور معلوم شد، که یا چه معلوم کرد، کجا معلوم شد، و کی معلوم گردید که "تمام آن فصول ... دروغ بود؟" ظاهراً نیاز به اثبات ندارد!! شنونده تنها کافی است بداند که این علیرضا نوری زاده است که دارد با او سخن می گوید. همین و بس! اگر هم احیاناً از او بپرسید شاهیّت کو؟ بی معطلی به شما خواهد گفت: دم!

ژورنالیست دروغگو و خیال پرداز مزبور که ساکن لندن است، یک بار دیگر باز از طریق همان رادیو - تلویزیون ادعا کرد که گویا وی اشرف دهقانی را در یک مهمانی دیده و او به نوری زاده گفته است که مطالب کتاب حماسه مقاومت مبالغه آمیز و دروغ بوده اند. پس از آن وی در شماره ۱۲۱۱ هفته نامه کیهان لندن مورخ پنجشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۷، در بخش "یک هفته باخبر" نوشت: "در سال ۱۳۵۷ در آستانه انقلاب، از راست ارتجاعی تا چپ انقلابی، از جبهه ملی میراث دار مصدق، تا آقای مهندس شهرستانی شهردار تهران، از وکلای مجلس رستاخیز تا تئوریسین حزب توده، استاد احسان طبری، از چریک سرفراز مبارز اشرف دهقانی تا زندانی نادم، برادر مسعود رجوی، یکصد ستایشگر حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، نویسنده تحریر وسیله و کتاب مستطاب انقلاب اسلامی و نامه های کاشف الغطاء و ... شده بودند و هر کدام از طن خود بر این باور بودند که: امام حکومت عدل علی را بر پا می کند، امام به قم می رود و حکومت را به ما (ملی- مذهبی ها) می دهد، اما به ما (ملی- مذهبی ها) می دهد، امام یک وسیله است، با او پهلوی را به زیر می کشیم و بعد ما (چپها، پدر کیانوری را در مقام رئیس جمهوری و اشرف خانم را در مقام نخست وزیر می نشانیم) و ما (مجاهدین و توابع نیز برادر مسعود را به ریاست جمهوری می رسانیم و دولتی نیز به ریاست برادر موسی تشکیل می دهیم و برای این که متهم نشویم که دمکرات نیستیم و اهل ائتلاف نمی باشیم، وزارت فوائد عامه را می دهیم به پدر طالقانی و وزارت نساجی را نیز می دهیم به پسر هوله برق لامع)".

در جهت مقابله با شایعه پراکنی فوق نیز رفقای من ابتدا تکذیبی ای برای کیهان لندن فرستادند و از آنجا که روزنامه یاد شده آن تکذیب را به صورت سر و دم بریده چاپ کرد، در رد آن اتهامات، در نشریه های چریکهای فدائی خلق ایران مقالاتی در این زمینه نوشته شد. بخش های کوتاهی از آن نوشته ها را در اینجا ذکر می کنم:

نشریه پیام فدائی شماره ۱۱۰ مرداد ماه ۱۳۸۷ ضمن اعلام موضوع فوق و تأکید بر این که مطلب درج شده در کیهان لندن از طرف علیرضا نوری زاده، "حاوی افترا ها و دروغ های آشکاری بر علیه "چپ انقلابی" به ویژه چریکهای فدائی خلق ایران بود" اطلاع داد که: "روابط عمومی سازمان ما متن زیر را در تکذیب دروغ پردازیهای نامبرده به مسئولین نشریه هفتگی کیهان چاپ لندن ارسال نمود و از آنها خواست که طبق عرف مطبوعاتی مبادرت به درج آن نمایند. اما متأسفانه کیهان چاپ لندن با سانسور آشکار این متن و حذف قسمتهایی که با منافع اش انطباق نداشت و از آن بدتر با اضافه کردن کلماتی از خود به یک متن رسمی، در تاریخ ۲ مرداد ماه مبادرت به چاپ آن نمود. به همین دلیل لازم دیدیم جهت اعتراض به این سانسور "متمدانانه"، نامه مزبور را به طرق دیگری به اطلاع مردم ایران برسانیم. متن تکذیب به نشریه کیهان لندن به تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۸۷ برابر با ۱۲ جولای ۲۰۰۸ به شرح زیر در نشریه پیام فدائی فوق الذکر درج شده است: "... موضع گیریهای قاطع چریکهای فدائی خلق بر علیه

خمینی و جمهوری اسلامی از همان بدو به قدرت رسیدنش بر هیچ فردی با اندک اطلاعات و آگاهی سیاسی پوشیده نیست؛ و همگان می دانند چنان ادعائی اگر در مورد هر نیرو و فردی هم صدق کند در مورد رفیق اشرف دهقانی و یاران او (چریکهای فدائی خلق) که از همان آغاز با شجاعت تمام به افشای چهره مرتجع خمینی پرداخته و به مردم در بند ایران و روشنفکران و آزادیخواهان گفتند که جمهوری اسلامی ماهیتاً هیچ فرقی با رژیم دیکتاتور شاه ندارد و مردم باید مبارزاتشان را تا رسیدن به آزادی و دمکراسی ادامه دهند، هرگز صادق نبوده و جز به منظور تهمت زنی و اشاعه یک دروغ آشکار ایراد نشده است. در رد این دروغ پردازی علیرضا نوری زاده می توان هر علاقمندی را به اسناد و مدارک بسیار زیادی که موجودند رجوع داد، از جمله به لیست جامع نشریات و آثار چریکهای فدائی خلق ایران در سایت www.siahkal.com که مواضع و برخوردهای چریکهای فدائی خلق و رفیق اشرف دهقانی از همان روز اول به قدرت رسیدن خمینی مرتجع در آنها درج شده و کذب ادعاهای اخیر نویسنده و دروغپردازی های او را ثابت می کنند."

در نشریه ۱۹ بهمن، نشریه سیاسی- خبری چریکهای فدائی خلق ایران نیز در رد اتهامات نوری زاده مطلبی درج گردید که بخشی از آن چنین است:

"هم زمان با حمله اخیر وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی به چریکهای فدائی خلق ایران و رفیق اشرف دهقانی، یکی از به اصطلاح ژورنالیستهای معلوم الحال به نام علیرضا نوری زاده که روابط اش با نیرو های ارتجاعی از جمله دارو دسته های سرکوبگر جمهوری اسلامی بارها برملا گشته است نیز طی یک قلمفرسایی عوامفریبانه موجی از اتهامات رذیله را نثار سازمان ما و بویژه رفیق اشرف دهقانی نموده است... برای هر کسی با اندک آگاهی سیاسی مسلم است که داستان سرهم بندی شده کذائی فوق که بطور آشکار در تضاد با واقعیت قرار دارد تنها برای اشاعه دروغ و عوام فریبی ابراز شده است. نوری زاده در انجام ماموریت خویش کوشیده است تا به تقلید از گوبلز یکی از مشهورترین دستیاران رژیم فاشیست هیتلر، با توسل به تاکتیک "دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش هم راحت تر است" چنان دروغهایی بگوید که شاید درست به خاطر بی پایه بودنشان قابل باور به نظر برسند!... البته نشر اکاذیبی از این دست بر علیه سازمان ما توسط علیرضا نوری زاده ها تازگی ندارد و همواره یکی از "خطوط" کار روزنامه نگاری ایشان در "بعید" را تشکیل داده است. ایشان که همواره داشتن سطح بسیار وسیع "ارتباطات" و "منابع" "خصوصی" چه در "داخل" و خارج حکومت "امام خمینی" و چه در سرویس های جاسوسی داخل و خارج و در میان دولتهای مرتجع عربی در منطقه را مایه افتخار خود می داند، مدتی قبل نیز به دروغ مدعی شده بود که رفیق اشرف دهقانی را شخصا در یک جلسه مهمانی دیده و گویا آن رفیق به نوری زاده گفته است که تمام محتویات کتاب "حماسه مقاومت" و شرح شکنجه های وحشتناکی که در رابطه با زندانهای شاه توسط ساواک در آن توضیح داده شده، "دروغ" بوده اند! این

هم کوشش ناموفق دیگری از طرف پادوی مذکور برای رفتن در جلد گوبلز فاشیست بود تا بتواند جنایات رژیم ضد خلقی شاه و ساواک آن را در انظار توده های ناآگاه و بویژه جوانان مبارز تطهیر ساخته و کتاب "حماسه مقاومت" رفیق اشرف که نسلی از جوانان و نو جوانان آن دوره را به عرصه مبارزه با دشمنان خلق کشانید و همچنین حماسه های مقاومت مشابه متعلق به بسیاری از بهترین فرزندان فدائی و مبارز خلق آن نسل را، در اذهان توده های محروم بی اعتبار و دروغ و غیر واقعی جلوه دهد - که البته جز رسوائی هر چه بیشتر، دست آوردی دیگری برای این پادو نداشت." (نقل از نشریه ۱۹ بهمن - شماره ۶۸-۱۵ تیرماه ۱۳۸۷).

در مورد دروغ ذکر شده در کتاب "در دامگه حادثه" هم چه واقعاً متعلق به همان دروغ پرداز قبلی بوده باشد و چه اختراع خود ثابتنی، باید بگویم که نه من و نه رفقا و آشنایان ما کنون از آن اطلاع نداشتیم. اما گوینده این دروغ هر که باشد - خود پرویز ثابتنی یا علیرضا نوری زاده - آن را بسیار ناشایسته تنظیم کرده است. اولاً من خوشبختانه هرگز در عمرم با علیرضا نوری زاده، این عنصر معلوم الحال روبرو نشده و او را ندیده ام، نه در لندن در یک میهانی!! و نه در تهران در ستاد "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" در خیابان میکده - که البته در زمان برقراری آن ستاد، خیابان فدائی نامیده می شد. ثانیاً ثابتنی وقتی می گوید که گویا من "اعتراف" کرده ام که "۷۰٪ ادعاها در کتاب غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است!!" همچنان که شیوه ابهام گوئی شان ايجاب می کند به طور صریح معلوم نمی کند که گویا چنین حرفی از طرف من به چه کسی و در کجا گفته شده است؟ هر چند از متن نوشته این طور بر می آید که گویا این حرف به همان همپالگی او یعنی نوری زاده گفته شده است. ثالثاً همین عنصر (ثابتنی) در مورد شخص من می گوید: "به نظر من او هنوز هم از اغراق گوئی، دست بر نداشته است" (صفحه ۳۰۸). (که البته مفهوم آن در واقع، حقیقت گوئی و وفاداری به آن است). حال این سخن را با گفته دیگر او مقایسه کنید که ادعا می کند که "پس از انقلاب اعتراف کرده است که ۷۰٪ ادعاها در کتاب غیر واقعی و برای تبلیغ علیه رژیم بوده است". آخر این قدر تناقض در یک متن کوتاه! (شرفی ندارند که خجالت بکشند). اگر من همواره به اصطلاح "اغراق گوئی" کرده ام و هنوز هم دست از "اغراق گوئی" برنداشته ام پس چطور چنان "اعتراف" می کند که این سردمدار اداره سوم ساواک به من نسبت می دهد را کرده ام!!! راجعاً ثابتنی از فرد شیاد و رسوای یاد شده نقل می کند که گویا او (علیرضا نوری زاده) "در روزهای اولیه انقلاب به ستاد مرکزی چریکهای فدائی خلق واقع در خیابان میکده (ساختمان ساواک تهران) رفته تا با کسانی مصاحبه کند. اشرف دهقانی را در آنجا دیده و با اشاره به کتاب خاطراتش، شروع به همدردی با وی کرده و او با کمال تعجب گفته است مطالب این کتاب بیشتر نادرست است". عجب!

وقتی ادعائی سراپا دروغ است در هر تکه آن تناقضی را می توان دید که من در اینجا به همه آنها نمی پردازم. فقط به این اشاره می کنم که اگر فرد مذکور برای انجام مصاحبه با

(که به "دفاع ایدئولوژیک" معروف است) پرداخته و با ارائه تحلیل‌های مبتنی بر دلیل و استدلال، آن بی‌دادگاه‌ها را به دادگاهی برای محاکمه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و مزدوران ریز و درشت‌اش تبدیل کردند. بر چنین اساسی است که امثال ثابتی‌ها که از آمرین و عاملین جنایت و خونریزی در جامعه مختنق ایران و در زندان‌های سپاه‌چال گونه‌شان بوده و هستند، بدون یه کردن حقیقت در زیر پای خود و تهمت زنی‌ها و دروغ‌گوئی‌های منسمنزکننده قادر به دفاع از خود نیستند. اما افترا و دروغ و تهمت‌های آنها در برابر خورشید حقیقت رنگ می‌بازند. ۱۰ شهریور ۱۳۹۱ - ۳۱ آگوست ۲۰۱۲

*- شرح این موضوع در کتاب حماسه مقاومت در بخش "در شکنجه گاه اوین"، آمده است. اخیراً که دفاعیات رفیق جزنی در دادگاه (به تاریخ دهم دی ماه ۱۳۴۷) که تازه منتشر شده است را خواندم می‌بینم که شخص پرویز ثابتی در بازجویی (یا تحقیق) توأم با شکنجه این رفیق نیز شرکت داشته است. آنچه رفیق جزنی در دفاعیه خود بیان کرده، چنین است: "طی قریب ۹ ماه، من شرح بازداشت، شکنجه‌ها و انتقال به زندان اوین و اسامی شهود و مأموران تحقیق را خواه به نام مستعار آن‌ها و خواه به نام حقیقی نوشته‌ام و از جمله اسامی مأموران تحقیق به نام‌های مستعار عبارت است از: مهاجرانی، یوسفی، عاملی، جوان، خواجوی، نصیری که به احتمال زیاد نام حقیقی عاملی - شهاب است و جوان و پرویز ثابتی و سرهنگ عمید".

کوچکی از یک واقعیت بزرگ در جامعه ما بوده که تاریخ معاصر مردم ما را شکل داده است. جرأت کنند و فقط صحنه دادگاه معروف ۲۳ تن از چریک‌های فدائی خلق و در رأس آنها رفیق مسعود احمدزاده را در معرض دید توده‌های ما قرار دهند. یا صحنه دادگاه جداگانه خود رفیق مسعود احمدزاده و رفقای را که در دفاع از حقیقت، بدون هراس از هر عقوبتی و با شجاعت تمام تن‌های شکنجه شده خود را به عنوان سند و مدرکی دال بر وجود شکنجه‌های قرون وسطایی در ساواک، در معرض دید آن به اصطلاح دادگاه‌ها قرار دادند. به راستی مگر کتاب حماسه مقاومت گوشه‌ای از شکنجه‌ها و مقاومت‌های نسل انقلابیون دهه ۵۰ را گزارش نداده است؟ و اگر ۷۰ درصد آن دروغ است پس چرا جرأت نمی‌کنند حداقل تنها دادگاه آن انقلابیون را علنی کنند؟ برخورد رفیق عباس مفتاحی و رفقای فراموش‌نشده‌ی، چون همایون کتیرانی، مجید احمدزاده، علیرضا نابدل، مناف فلکی، اکبر مؤید، اصغر عرب هریسی، محمد تقی زاده، حمید توکلی، مهدی سوالانی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ، حاجیان سه پله و... همچنین مجاهدین انقلابی چون ناصر صادق و علی میهن دوست در به اصطلاح دادگاه‌شان را برای توده‌های وسیع مردم آشکار سازند تا نسل جوان ببیند که فرزندان دلیر و وفادار به آرمان‌هایشان، کمونیست‌ها و انقلابیون صدیق و آزادخواه، در آنجا چگونه با دفاعیات پرشور و تماماً متکی بر واقعیات عینی جامعه در آن زمان، به دفاع از منافع و حقوق کارگران و زحمتکش‌ان و دیگر توده‌های تحت ستم ایران

فدائی‌ها به ستاد آنها رفته بوده حتماً با کسانی هم در آنجا مصاحبه کرده است. علیرضا نوری زاده با چه کسانی در ستاد "سازمان چریک‌های فدائی خلق" مصاحبه کرده است؟ این مصاحبه‌ها در کجا چاپ و منتشر شدند، آدرس‌شان کجاست؟ همین ادعای دروغ در مورد مصاحبه ادعائی او با "اشرف دهقانی" هم صادق است. مصاحبه ادعائی او در کجا منتشر شد که گویا طی آن اشرف دهقانی گفته است "مطالب این کتاب بیشتر نادرست است". آیا در آن ستاد شلوغ در آن روزها، کسان دیگری هم شاهد مصاحبه نوری زاده با افرادی در آن ستاد و مشخصاً اشرف دهقانی بوده‌اند؟ چرا تا کنون کسی از خود اشرف دهقانی تهمتی که ثابتی یا نوری زاده به او می‌زنند را نشنیده است؟ آیا چنان حرف عجیب آن هم در شرایط انقلابی سال ۵۷ فقط به علیرضا نوری زاده گفته شده است و بس؟

در پایان تأکید می‌کنم که صرف‌نظر از همه شواهد و مدارک در رد اکاذیب ثابتی و قانعی فرد و همراهان شناخته شده و غیر شناخته شده‌شان، کافی است روزی فیلم‌های صحنه دادگاه رهبران و اعضای چریک‌های فدائی خلق و رهبران برجسته مجاهدین خلق ایران در سال ۵۰ و یا حتی گزارش کامل آنها و از جمله صحنه دادگاه مربوط به خود من در معرض دید همگان قرار گیرند تا سند دیگری باشند بر این حقیقت که آنچه از شکنجه و مقاومت‌ها و رشادت‌های بی نظیر فرزندان کمونیست و آزادی‌خواه مردم ایران در زندان‌های رژیم شاه در سال ۵۰ در کتاب حماسه مقاومت بیان شده، تنها بخش

در باره مواضع رسوای توفان...

از صفحه آخر

به این می‌گویند تاکتیک فرار به جلو! وقتی که قادر نیستی واقعیات را تحلیل کرده و توضیح دهی مدعی می‌شوی که دیگران "هیچ توضیحی برای تحولات منطقه و لشگرکشی امپریالیست‌ها به منطقه و استقرار نظم نوین جهانی ندارند"، اتخاذ چنین تاکتیک‌هایی اما در زندگی واقعی نشان می‌دهد که چه کسانی واقعا و در عمل به "مبارزه مردم میهن ما بپورزند میزنند". توفان در ادامه این لاطانات، برای توجیه این موضع غیر کمونیستی در همین مقاله چنین می‌نویسد که "**رژیم ایران که یک رژیم متعارف سرمایه‌داری نیست، علیرغم فشارهای همه جانبه امپریالیست‌ها توانسته است استقلال سیاسی خویش را حفظ کند به نوکری امپریالیست آمریکا تن در ندهد**" به این ترتیب توفان به مردم ما اعلام می‌کند که جمهوری اسلامی رژیمی مستقل است که منطقاً و اجباراً بر اقتصادی مستقل متکی است. یعنی در ۳۴ سال گذشته جمهوری اسلامی حافظ نظام اقتصادی بوده و هست که وابسته به امپریالیست‌ها نمی‌باشد! اما آیا این تف کردن به واقعیت نیست؟

توفان برای جمع و جور کردن این لاطانات به ناگزیر داستان سرانی می‌کند. در این داستان و بنا به گفته توفانی‌ها، جمهوری اسلامی یک رژیم "نامتعارف" سرمایه‌داری است. به راستی این نامتعارف بودن چه معنایی دارد؟ آیا نامتعارف بودن این رژیم از نامتعارف بودن سرمایه‌داری ایران ناشی می‌شود؟ یا این نامتعارف بودن مربوط به فرهنگ و اخلاقیات آن‌هاست؟ آیا توفان که ادعای مارکسیست بودن دارد می‌داند که رژیم مستقل و استقلال سیاسی منوط به دولت ملی، و دولت ملی نماینده بورژوازی ملی است؟ حال باید از توفان پرسید پس شما معتقدید که بورژوازی ملی در ایران حاکم است؟ اما اگر کسی چنین بیندیشد در مقابل واقعیاتی که نشان می‌دهد سرمایه‌داری ایران با هزاران رشته به نظام جهانی امپریالیستی وابسته است چه دارد که بگوید؟ امپریالیستی که دهه‌هاست دیگر نمی‌توان آن را تنها یک نیروی خارجی جلوه داد.

واقعیت این است که گرچه سال‌هاست که سازمان توفان از حزب توده جدا شده است ولی این جدایی هیچ وقت یک جدایی ایدئولوژیک واقعی نبوده است. به همین دلیل هم تحلیل‌های این جریان به چنین نتایج شرم‌آوری منجر می‌شود که در تلاش است آن‌ها را در پس حمله به سازمان‌های انقلابی پنهان ساخته و هستی‌اش را با دشنام‌گویی به دیگران توجیه نماید. بی‌دلیل نیست که توفان همچون حزب توده از دشنام‌گوییان پیگیر تئوری کمونیستی مبارزه مسلحانه بوده و می‌باشد. تئوری‌ای که با تحلیل ساخت اقتصادی ایران نشان داده نظام اقتصادی حاکم بر کشور وابسته به امپریالیسم می‌باشد و به همین دلیل هم رژیم جمهوری اسلامی همچون رژیم شاه وابسته به امپریالیسم است. از نظر این تئوری سلطه امپریالیسم و سلطه جمهوری اسلامی در هم تنیده شده است و جمهوری اسلامی فاقد هر گونه چهره ملی و مستقل بوده و باید با آن همچون رژیمی سرسپرده برخورد نمود. و به همین دلیل هم مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی از مبارزه برای نابودی سلطه امپریالیسم فدائی‌ناپذیر می‌باشد، و توفان با انکار و تحریف همین واقعیت که پایه و اساس تئوری مبارزه مسلحانه است نیروهای امپریالیست‌ها را متمم به عدم درک شرایط ایران می‌کند و به تمسخر واقعیات می‌نشیند. سازمانی که فکر میکند که با حمله به نیروهای انقلابی می‌تواند ماهیت واقعی و غیر کمونیستی خود را لاپوشانی نماید. اما در عمل و در هر تند پیچی میراث توده‌ای بازمانده در آن به آشکاری خود را در مقابل دید همگان به نمایش گذاشته و رسواتر از گذشته‌اش می‌نماید. در حالیکه کمونیست‌ها همواره بر این اصل تأکید دارند که رهائی طبقه کارگر وابسته است به نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم حاکم که در حال حاضر حفاظت‌اش بر عهده جمهوری اسلامی گذاشته شده و هر تغییر از بالائی هم به سلطه این نظام خدشه‌ای وارد نمی‌سازد به همین دلیل هم هست که کمونیست‌های واقعی راه رهائی کارگران و توده‌های ستمدیده را در انقلابی به رهبری طبقه کارگر می‌بینند و برای تحقق آن تلاش می‌کنند.

سپتامبر ۲۰۱۲ - عبدالله باوی

(*) توفان شماره ۱۴۸ تیرماه ۱۳۹۱

مصاحبه رادیو همراه با رفیق فریبرز سنجری در مورد الزامات و بستر اتحاد کمونیستها

توضیح: نوشته ای که در زیر ملاحظه می کنید متن مصاحبه رادیو همراه با رفیق فریبرز سنجری در روز دوشنبه ۲۷ آگوست ۲۰۱۲ در رابطه با الزامات و بستر اتحاد کمونیست ها با توجه به نشست اخیر کلن و برخی مسائل دیگر می باشد. پیام فدائی این مصاحبه را از گفتار به نوشتار درآورده و با برخی تغییرات جزئی به اطلاع علاقه مندان می رساند.

رادیو همراه: خوش آمد می گوئیم و به شما درود می فرستیم.

فریبرز سنجری: با تشکر از شما و با سلام به همه شنوندگان عزیز رادیو تون و خوشحالم از این که یک بار دیگه فرصتی پیش آمده تا همراه شما و پاسخگوی سئوالات شنوندگان تون باشم.

رادیو همراه: مرسی. رفیق سنجری در روزهای ۲۲ تا ۲۴ ژوئن در سالی که هستیم برابر با ۲ تا ۴ تیرماه سال ۹۱، ما شاهد این بودیم که در شهر کلن، کلن آلمان، نشست‌های از سوی تعدادی از احزاب و سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست برگزار شد که در اطلاعیه پایانی اش اعلام شد که در این نشست در تداوم جلسات هیئت های نمایندگی احزاب و سازمان ها و نهادهای برگزار شد و در آن نمایندگان ۲۵ حزب، سازمان و نهاد سیاسی حضور داشتند که البته در این اطلاعیه قید هم شده بود که ۵ نهاد به عنوان ناظر شرکت کرده بودند. با توجه به این که در برنامه امروز، شما را داریم که از مسئولین چریکهای فدائی خلق هستیم بد نیست این رو بپرسیم که آیا از شما، یعنی چریکهای فدائی خلق هم دعوت به این نشست شده بود یا نه؟

پاسخ: بله در پاسخ به سئوال تون باید بگم که از تشکیلات ما هم برای شرکت در این چنین نشست‌های دعوت شده بود. چون احتمالاً اطلاع دارید که این جمعی که در تدارک این نشست بودند یک کمیسیونی رو انتخاب کرده بودند تا اون کمیسیون تدارک نشست رو ببینه و این کمیسیون هم با ارسال یک نامه ای از ما دعوت کرده بود که تو این نشست شرکت کنیم. اما خب ما با توجه به لیست نیرو هائی که تا اون موقع توافق خودشون رو با شرکت در چنین جلسه ای اعلام کرده بودند و با (توجه به) آشکار بودن اون بنیان های فکری و سیاست های متضاد این نیرو ها که در واقعیت هم به همین دلیل امکان پیدا نکرده بودند و با بهشون اجازه داده نشده بود به خاطر این اختلافات با هم همکاری کنند و با توجه به این واقعیت که اصولاً تجربه نشون داده بود که جمع کردن یک نیرو هائی با افکار و تحلیل های این حد متفاوت و ناهمگون و مواضع سیاسی مختلف در زیر یک سقف نتیجه ای به بار نمی آورد و نتیجه اش احتمالاً ائتلاف انرژی و بدتر از اون ایجاد بدبینی هائی نسبت به اتحاد های واقعی ای که باید بدون شک در آینده شکل بگیره و با توجه به تجربیات قبلی هم که در این زمینه داشتیم که

همگان از اون مطلع اند ما پاسخ دادیم که گر چه برای اون ها آرزوی موفقیت داریم اما از شرکت توی چنین نشست‌های معذوریم.

سئوال: بله. اتفاقاً همین جاست که وقتی که به علت می رسیم شما گفتید لیست نیرو هائی که دیدید و در ادامه به خوبی اعلام کردید که ما خواهان اتحاد واقعی هستیم. راجع به این اگر شما توضیح بدهید ممنون می شوم؟

پاسخ: ببینید. خوب معلومه هیچ نیروئی که نمی تونه خواهان اتحاد نباشه این پراکندگی که در صفوف نیرو های چپ و کمونیست هست یک امر واقعیه و خیلی هم دردناکه. اما مسئله اینه که راه غلبه بر این پراکندگی و این درد رو بشناسیم. این راهی نیست که مثلاً هر چند وقتی یک عده ای دور هم جمع بشن و بعد هم چنین جلوه بدن که با گذاشتن چند تا جلسه و مثلاً تعیین یک پلاتفرمی که بر مبنای حداقل های مورد قبولشونه می تونن بر این درد فائق بیان. اتفاقاً تجربه نشون داده که جمع شدن با انگیزه وحدت و اتحاد اگر بدون تدارکات لازم و کافی به پیش بره و انجام بشه، به شکست می انجامه و عملاً هم پراکندگی کنونی رو تشدید می کنه. خوب وقتی که ما می بینیم کسانی و نیرو هائی به این نشست دعوت شدن و یا این دعوت را تا اون روزی که ما اطلاع داریم، پذیرفتند که تا دیروز تو یک تشکیلات فعالیت می کردن و بدون دلایل واقعاً درست و روشنی از هم جدا شدن و بر طبل جدائی هم کوبیدن و هنوز هم بعد از مدتها کسی نمی دونه که این ها چرا واقعاً جدا شدند تا بفهمه که چرا امروز می خوان متحد بشن و از وحدت صحبت می کنن. یا (وقتی که) نیرو هائی رو می بینیم که علیرغم هر نظری هم که دارن تاحالاً قادر نشدن که همکاری های مشترکی رو با اون هائی که حالا در این نشست در کنارشون نشستند اند شکل بدن. خوب این ها به نظر من نشون می ده که چنین جمع شدنی نتیجه ای جز شکست و تداوم اون جدائی های موجود در بر نداره. یک نکته ای رو هم مایلم تاکید کنم که اتفاقاً برخی از این نیرو هائی که در این پروژه و یا در این نشست جمع شده اند درست همان نیرو هائی هستن که در تجربه های شکست خورده قبلی هم نقش داشتند و تا حالا هم حاضر نشدن توضیح بدهند که خوب چرا اون تجربه ها که این ها در اون دخیل بودند شکست خورده و نقش خودشون در این شکست چی بوده و دستاوردهای این تلاش چی بوده. تو همین خارج از کشور ما تجربه شکل دادن به اتحاد ها و وحدت هائی رو داریم که از هم پاشیدن و الان هم به عنوان یک تجربه

منفی مطرح اند. تجربه منفی ای که راه وحدت های واقعی بعدی رو هم صعب العبور تر می کنه. مثل اتحاد چپ کارگری، مثل اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست؛ که کسی فراموش شون نکرده. خوب این ها تجربیاتی که نشون می ده تا زمانی که اون الزامات وحدت بطور جدی توجه نشه و فقط برای صرفاً تبلیغات و با هم رنگ جماعت شدن در حالی که جدائی وجود داره از اتحاد صحبت کنیم؛ تا زمانی که در حین جدائی از اتحاد صحبت کنیم خوب معلومه که این نشست ها به جایی نمی رسه دیگه.

سئوال: بله. از صحبت های شما می شه این طوری نتیجه گرفت که برگزارکنندگان این نشست به الزامات لازم برای شکل گیری و اتحاد فیما بین نیرو های کمونیست توجه نکرده اند. پس اگر این طوره چرا این تلاش رو کردن؟ و در همین اطلاعیه پایانی که اول هم من با اون شروع کردم آمده که "اوضاع خطیر کنونی". رفیق سنجری به نظر شما منظور از اوضاع خطیر کنونی چی می تونه باشه؟

پاسخ: چون چند تا سئوال شد بگذارید...

سئوال: بله

پاسخ: اول توضیح بدم که درسته. به باور ما این نشست هم مثل تجربه های شکست خورده قبلی به الزامات لازم برای اتحاد نیرو های کمونیست توجه نکرده و اگر واقعاً می خواست به چنین امری پای بند باشه قبل از هر چیز باید دلایل شکست های قبلی رو در نظر می گرفت توضیح می داد که مناسفانه در نظر نگرفته و بهش نبرداخته. این هم که می پرسید چرا مثلاً دست به یک چنین کار هائی می زند و یا انگیزه هائی که در چنین اقداماتی وجود داره و این انگیزه ها چیه؟ خوب شاید در بهترین حالت بشه این کار رو و این حرکت رو و این تلاشها رو تشبیه کرد به شلیک کردن در تاریکی؛ که تیرانداز دل خوش کرده که خوب شلیک می کنم و شاید هم شانس می به هدف بخوره! اما این تصور نادرستی که تازه همین تصور نادرست تازه می تونه بهترین انگیزه ای باشه که برای چنین کاری میشه تصور کرد، وگرنه برخی ها ممکنه فکر کرده باشن که در همین اوضاع خطیر کنونی که شما اسم بردید باید یک بلوک متحدی شکل بدن! و حالا این که به کی می خوان این بلوک رو هم نشان بدهند یک بحث دیگه که خوب البته در جای خودش هم مهمه. در مورد اون قسمت از سئوال تون هم که اشاره می کنید که تو اعلامیه پایانی مطرح کردن "اوضاع خطیر کنونی" اون طور که من خوندم

و دیدم به نظر من منظور از اوضاع خطیر کنونی اون وضعیه که به خاطر بحران های جمهوری اسلامی، این رژیم رو فرا گرفته هستش و تنش هائی که با قدرت های بزرگ غربی پیدا کرده این وضع رو شکل داده. روشنیه که خب تشدید روز افزون این تحریم ها و تاکید این که همه گزینه ها روی میزه از سوی برخی از قدرت های بزرگ این فضای سیاسی را ملتهب کرده و خوب خیلی ها رو هم به فکر ارائه آلترناتیو انداخته.

سئوال: بله، شما در ابتدای صحبت هاتون راجع به سیاست های متضاد و اختلافات صحبت کردید در همین رابطه اگر ما بخوایم این نشست رو که در اطلاعیه گردهمایی پایانی شون آمده و گفته که نشست با علم به تفاوت های نگرشی و سیاسی، بر اشتراکات و بر همکاری های مشترک در اوضاع خطیر کنونی تاکید می کنه. حالا ما سئوال مون این جاست سئوال ما اینه که این تفاوت های نگرشی و سیاسی چی می تونه باشه که شما حدودا گفتید و در نهایت چه تاثیری روی همکاری های مشترک در اوضاع خطیر کنونی که روی اون زیاد تاکید کردن می تونه بگذاره؟

پاسخ: ببینید، این که تفاوت های نگرشی و دیدگاهی این نیرو ها با هم دیگه چیه خوب این رو با مراجعه به ارگان های این سازمان ها، مطبوعات تشکیلاتی این سازمان ها به روشنی هر کس می تونه متوجه بشه که این سازمان ها هر کدوم تاریخچه مختلفی داشتن. سازمان هائی که الان دور هم جمع شدند دیدگاه ها و روش های مبارزه گوناگونی رو تبلیغ می کردن اما حالا جدا از این که این یک بحث دیگه است اصولا به باور ما همین تفاوت های سیاسی و نگرشی که تو این سئوال شما به اون اشاره کردید همان عاملیه که این حرکت را هم به سرنوشت حرکت های مشابه دچار می کنه. **حالا چرا راه دور بریم. همین اعلامیه پایانی این نشست رو اکه تاریخش رو نگاه کنیم حدودا زمانی منتشر شده که یکی از نیرو های شرکت کننده در اون به این تریبونالی که در لندن برگزار شد و در همین زمان ها هم برگزار شده بود یک انتقاد هائی داشت و مطرح کرده بود که این تریبونال خط قرمز به قول معروف استقلال و عدم انتلاف با نیروهای طرفدار سیاست های آمریکا رو نقض کرده و خلاصه مدعی بود که مرزبندی روشنی با امپریالیست ها نکرده، اما همین انتقاد از طرف نیرو های دیگه ای که در همین نشست شرکت داشتن و در کنار همین جریان هم نشسته بودن و مدعی هم بودند که می خواهند با همین جریان "آلترناتیو سوسیالیستی" درست کنند چنین پاسخ گرفت که منتقدین - همان کسانی که به تریبونال انتقاد کردند - زیر پوشش مبارزه ضد امپریالیستی دارن شرمگینانه از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و اساسا هم سوسیالیسم مورد نظرشون هم خیلی به سوسیال دمکراسی و به قول معروف پارلمنتاریسم و این حرفها شباهت داره. خوب من تاکید بکنم که من کاری ندارم به این امر که در اینجا چه حد این**

همه امضاء کنندگان علی الاصول قبول دارند و می پذیرند که طبقه کارگر موجد سوسیالیسمه. اما تا جانی که روشنیه و همه می دونند نه طبقه کارگر ما متشکل و سازمان یافته است و نه گروه هائی هم که برای غلبه بر این پراکندگی در خارج از کشور و در نشست کلن جمع شده اند در عمل بخشهایی از طبقه را سازمان دادن و با خودشون همراه کرده اند. جالبه که برخی از همین نیرو ها که در اتحاد های قبلی هم میداناری می کردند یکی از اهداف خودشون رو در آن اتحادها حرکت برای ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده بودن و حالا یک گام جلو گذاشتن و هنوز آن حزب مورد نظر را درست نکردن، هدف رو کردن ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی. خوب شاید هم بدلیل این فضای ملتهب سیاسی که در ایران و جهان میکن وجود داره چنین جهشی رو ضروری دیدن!

حرف ها و این ادعا های طرفین اساسا درسته بلکه قصدم اینه که نشون بدم که خوب معلوم نیست که چرا و چگونه میشه با یک چنین برخورد هائی این ها بیان در یک نشست کنار هم بنشینند و بعد هم بخوانند دست در دست هم در مسیر ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی در ایران حرکت کنند؟ این مسائل به نظر من بروشنی نشون میده که این بیانیه ها و امضا های مشترک فاقد ارزشه و انعکاس هیچ نزدیکی واقعی در نظر و عمل نه بوده و نه واقعا هست. به همین دلیل هم هست که ما همیشه تاکید کردیم که در شرایط جدائی و دوری و اوج گیری اختلافات اون هم روی مهمترین مسائل عملی، نمی شه از اتحاد حرف زد حالا به هر حال تصور کنید وضع اون نیرو هائی رو که در حین جدائی در همین چهارچوبی که قرار گرفتن از اتحاد هم حرف می زند و خیال می کنند که واقعا اتحادی هم قراره شکل بگیره!

سئوال: بله، ما زیاد راجع به این اطلاعیه پایانی نشست صحبت می کنیم میشه گفت که این چون تنها سندیه که دم دستمون هست و داریم در همین رابطه باید بیشتر راجع به همین سند صحبت و نظرمون رو بدیم. در لا به لای این سند این اطلاعیه پایانی، ادبیات جالبی هم دیده میشه مثلا در جایی نوشته میشه که نشست تاکید کرد که در فضای ملتهب سیاسی ایران و جهان برای ایجاد یک "بديل انقلابی و کارگری و سوسیالیستی" تلاش می کند. هدف این نشست و تبادل نظرها، در مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی و تهدیدات امپریالیستی و راه حل های رفرمیستی و ارتجاعی آن است. منظور از این ایجاد یک بديل انقلابی و کارگری و سیاسی به نظر شما چیه؟

پاسخ: ببینید.

سئوال: شوخیه؟

پاسخ: نه شوخی که نیست! ولی به هر حال شاید بهتر باشه که از خود نویسندگان چنین سندی و از خود هواداران چنین

آلترناتیوی بخواید که این بديل کم نظیر انقلابی و کارگری رو توضیح بدن. چون به واقع هم توضیحش فقط از ابداع کنندگانش ساخته است، اما چون حالا سئوال کردید من مجبورم بگم که وقتی که از ایجاد یک بديل انقلابی و کارگری و سوسیالیستی صحبت می کنیم در واقع داریم از آلترناتیو نظام اقتصادی- سیاسی که فعلا حاکمه و رژیمی که از اون حفاظت می کنه سخن می گیم. یعنی داریم از بديلی حرف می زنی که قراره جایگزین نظام موجود و یا رژیم کنونی بشه. و به همین دلیل هم بدون توجه به ساخت اقتصادی و مرحله انقلاب سخن گفتن از بديل معنا نداره. حال در این مورد مشخص که صحبت بر سر آلترناتیو سوسیالیستی، پس منطقا هم باید یک چنین آلترناتیوی متکی باشه به قدرت و سازمان طبقه کارگر. چون همه امضاء کنندگان علی الاصول قبول دارند و می پذیرند که این طبقه موجد سوسیالیسمه. اما تا جانی که روشنیه و همه می دونند نه طبقه کارگر ما متشکل و سازمان یافته است و نه گروه هائی هم که برای غلبه بر این پراکندگی در خارج از کشور و در نشست کلن جمع شده اند در عمل بخشهایی از طبقه را سازمان دادن و با خودشون همراه کرده اند. بنابراین این حرف ها در زندگی عملی و مبارزه واقعی این نیرو ها جانی نداره و صرفا روی کاغذ طرح شده. یک حاشیه من برم. **جالبه که برخی از همین نیرو ها که در اتحاد های قبلی هم میدان داری می کردند یکی از اهداف خودشون رو در آن اتحادها حرکت برای ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده بودن و حالا یک گام جلو گذاشتن و هنوز آن حزب مورد نظرشون را درست نکردن، هدف خودشون رو کردن ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی. خوب شاید هم به دلیل این فضای ملتهب سیاسی که در ایران و جهان میکن وجود داره چنین تشخیص دادن و یا بهتره بگم چنین جهشی رو ضروری دیدن! به این ترتیب باید بگم که ما در جنبش خودمان اگر واقعا این مورد رو هم در نظر بگیریم تجربه احزاب کاغذی را داشتیم که بدون هیچ ارتباطی با طبقه کارگر خودشون رو حزب این طبقه اعلام می کردند حالا هم از قرار باید شاهد آلترناتیو کاغذی باشیم که به هر چی شباهت داشته باشه بدون شک به بديل مورد نظر طبقه کارگر و آلترناتیو کارگران ما هیچ گونه شباهتی نداره و ربطی هم (به اون) نخواهد داشت. چون آلترناتیو سوسیالیستی متکی به قدرت طبقه ست و سازمان یابی انقلابی اون در این فضائی که اعلام میشه خیلی ملتهبه چه در ایران و چه در جهان، متاسفانه ما فاقد اون هستیم. حالا بگذارید همین جا هم تاکید کنم که شکی نیست که هر جریان کمونیستی منطقا و علی الاصول برای قدرت یابی طبقه کارگر و برای کسب قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر و برای ساختمان سوسیالیسمه که مبارزه می کنه و چنین هدف دراز مدتی همواره مسیر مبارزه اون رو شکل می ده. اما یک چنین هدف دراز مدتی را نمی شه در حال حاضر هدف اتحاد چند گروه و حزب و یا سازمان چپ یا کمونیستی قلمداد نمود که هیچ ارتباطی هم با طبقه کارگر ندارن. اگه کسی چنین بکنه خب نشون می ده که صرفا برای خالی نبودن عریضه ست که**

چیزی نوشته و خُب کسی هم منطفاً اون رو جدی نخواهد گرفت. به هر حال با جمع شدن چند نفر دور هم و تصور این که اگر فلان اتفاق بیفته اون ها فلان کار را می کنند و یا فلان کار را خواهند کرد آترناتیوی هم در عمل ساخته نمی شه که بنشه اون رو جدی گرفت.

سئوال: بله ما در دقایقی که پشت سر گذاشتیم زیاد راجع به آترناتیو صحبت کردیم . پیام فدائی که ارگان چریک های فدایی خلق هست در شماره ۱۵۶ در خرداد ۱۳۹۱ به درستی به آترناتیو سازی امپریالیستی اشاره کرده و در آن نوشته که: "طرف ماه های گذشته ، برگزاری چندین کنفرانس و نشست مخفی و علنی که عمدتاً به ابتکار اتاق های فکر و موسسات زیر مجموعه دولت های امپریالیستی و با شرکت طیف ناهمگونی از مخالفین جمهوری اسلامی در اروپا و آمریکای شمالی بر پا شده، خبر از تلاش قدرت های حامی این پروژه ها جهت متحد کردن اپوزیسیون جمهوری اسلامی و یا آن طور که الیاء می شود شکل دادن به آترناتیو رژیم میدهد." همچنین در جای دیگه می آید که دو طیف راست و چپ در تلاش هستند که در بین خود به نوعی از اتحاد دست پیدا بکنند که نمونه جبهه راست همایش اتحاد سکولار دموکراسی در دالاس - تگزاسه و در جبهه چپ هم نشست ۲۵ تنشکل چپ در شهر کلن میشه نام برد. آیا به راستی این موارد را که الان راجع بش صحبت کردیم می تونه به یک پروسه آترناتیو سازی منجر بشه یا نه ؟

پاسخ: اجازه بدهید که قبل از هر چیز یک تذکر بدم این قسمت که می گید در جای دیگه هم آمده منظور در اون مقاله نیست

سئوال: نه در اون مقاله نیست در جای دیگه ای...

پاسخ: چون در اون مقاله به این دو رویداد اشاره ای نشده.

سئوال: نه

پاسخ: اون چه که در اون مقاله مورد بررسی قرار گرفته آترناتیو سازی های امپریالیستی..

سئوال: بله. دقیقاً

پاسخ: که به روندهای واقعی که در مقابل چشم همه ما جریان داره و خوب برخی از جلوه هاش را هم در کنفرانس های سوئد ، پاریس و بروکسل و غیره شاهد بودیم اشاره داره و هر حرکتی رو هم نمی شه و نباید به این پروسه نسبت داد. آن چه که در اون مقاله مورد تاکید قرار گرفته تلاشی که امپریالیست ها و به خصوص دولت آمریکا با توجه به تنش های موجود و تحریم هایی که به بهانه این پروژه هسته ای به جمهوری اسلامی تحمیل کرده سازمان دادن مثل نشست بروکسل و یا کنفرانس پاریس که در آن ها افرادی و سیاستمدارانی از طیف نئو محافظه کارهای آمریکا که جز هواداران دو آتشه حمله نظامی آمریکا به ایران هستند و

در عمل می بینیم که علیرغم این همه شعار های وحدت طلبانه بازهم پراکنده ایم و اتحادی هم در عمل شکل نمی گیره. وقتی نیرو های مختلفی برای وحدت گام بر می دارن قبل از هر چیز باید به هماهنگی نظرات اساسی و یکسانی وظایف عملی رو بهش توجه کنن بهش بیندیشن و به همین دلیل چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که برای این که وحدت کنیم اول باید هدف مبارزه را مشخص کنیم و بعد هم روش های رسیدن به این هدف رو روشن کنیم. وقتی ما می بینیم که این نیرو هایی که دم از وحدت می زنن هر کدوم به هدفی رو دنبال می کنن و روش های مبارزه ای را تبلیغ می کنن که مورد توافق نیروی دیگه نیستن خوب همیشه انتظار داشت از یک چنین موقعیتی وحدت بیرون بیاد .

یا به این معروف شده اند و شناخته شده اند برای شرکت کنندگانی که خودشون رو مثلاً اپوزیسیون جمهوری اسلامی می نامند سخنرانی کردن و راه و روش اتحاد و آترناتیو شدن را و هموار کردن راه حمله به ایران رو به آن ها آموزش داده اند. بنابراین هر تلاشی را نمی شه با چنین آترناتیو سازی هایی هم ردیف قرار داد. گرچه باید این رو هم بش توجه کرد که همان شرایطی که امپریالیست ها رو واداشته برای پیشبرد مصالح ضد مردمی شون، خودشون کنفرانس های رنگارنگ شکل بدن و تلاش کنند که اپوزیسیون جمهوری اسلامی رو متحد کنن و یا به قول خودشون **یک صدا** کنن، خُب بعضی از نیروهائی که خودشون رو چپ می دونن رو به صرافت تلاش برای اتحاد واداشته تا به ادعای خودشون برای مواجهه با اون فضای ملتهب سیاسی که در ایران و جهان میگن وجود داره آمادگی پیدا کنن.

رادیو همراه: رفیق سنجرى من فکر می کنم که در این رابطه زیاد صحبت کردیم و برویم سراغ سئوال بعدی. ولی قبل از اون چند سئوال ازرفقا و دوستان و شنوندگان به دست ما رسیده که دو موردش راجع به همین صحبت های شماست و یکی دو مورد دیگه هم سئوالات دیگه ای از چریکهای فدائیه. اگر مایل هستید این دو مورد رو با هم مرور داشته باشیم؟

پاسخ: من آماده پاسخگویی به هر سئوالی هستم که شما طرح کنید.

رادیو همراه : دوستان عزیزى که تماس گرفتند یکی از این دوستان ضمن درود به شما و خوش آمد گویی به این رادیو و این شهر گفتند که شما راجع به اتحاد واقعی صحبت می کنید ، به روشنی بگید که در حال حاضر با چه کسی و یا چه گروهی، حزبی و یا سازمانی میشه این اتحاد رو به عمل آورد چون جمهوری اسلامی هر روز قوی تر داره میشه ما باید کاری بکنیم. این یک سئوال بود. بفرمائید.

پاسخ: ببینید. ما از اتحاد واقعی صحبت می کنیم، خُب به خاطر اینه که در عمل می بینیم که علیرغم این همه شعار های وحدت

طلبانه بازهم پراکنده ایم و اتحادی هم در عمل شکل نمی گیره و این اتحاد هائی هم که در این سال ها شکل گرفته، اون قدر غیر جدی بودن که بیشتر خنده دار به نظر می رسن تا یک تلاشی برای این که واقعا تونسته باشه کوچکترین گام عملی در جهت حل مسئله برداره! خوب اگه دقت کنیم می بینیم که واقعا نیرو هائی که تاکنون و با چنین روش هائی البته از وحدت دم می زند نمی خوانن اون الزامات و بستر لازم چنین امر حیاتی ای رو بهش توجه کنند. و به همین دلیل هم کارشان همیشه این میشه که یک نوع سرهم بندی کردن نیرو های ناهمگون که بعد هم خُب دیر یا زود از هم می پاشه. وقتی نیرو های مختلفی برای وحدت گام بر می دارن قبل از هر چیز باید اون هماهنگی نظرات اساسی و به قول معروف یکسانی وظایف عملی رو بهش توجه کنن بهش بیندیشن و به همین دلیل هم هست که چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که برای این که وحدت کنیم اول باید هدف مبارزه را مشخص کنیم و بعد هم روش های رسیدن به این هدف رو روشن کنیم.

خُب وقتی که می پرسن که چرا اگر مثلاً وحدت واقعی خوبه و حالا این ها بده، خوب وقتی ما نگاه می کنیم به شرایط موجود و می بینیم که این نیرو هایی که دم از وحدت می زنن هر کدوم به هدفی رو دنبال می کنن که با دیگری اصلاً هم خوانی نداره و روش های مبارزه ای را پیش می گیرن و یا تبلیغ می کنن که مورد توافق نیروی دیگه نیستن خوب همیشه انتظار داشت از یک چنین موقعیتی وحدت بیرون بیاد . برای این که ما به وحدت برسیم اولین راه، اولین گام، به باور ما این باید باشه که اهداف و راهکار ها و راهبرد های تاکتیکی که جهت رسیدن به این اهداف لازمه رو روشن کنیم و روشون مبارزه نظری بشه؛ نه این که فکر کنیم اگر همه رو دور یک میز بنشائیم، مشکل رو حل کرده ایم. تجربه نشون داده که با چنین روش هائی همیشه بر پراکندگی موجود در میان نیرو های چپ غلبه کرد. بیائید یک کمی مشخص تر حالا به این امر من بپردازم. در شرایطی که همین نیرو هائی که امروز دم از وحدت می زند قادر به شکل دادن به اتحاد های خیلی ساده تر و یا همکاری مثلاً در یک روز مشخص و در یک مکان مشخص و به راه انداختن یک تظاهرات در اون روز و اون مکان نیستن و یا اگر هم یک چنین کارهائی رو می خوان بکنند کلی مشکلات براشون پیش می یاد، فکر نمی کنم با جمع شدن در یک سالن و نشستن دور یک میز بشه برای رسیدن به اهداف بزرگتر مثلاً آترناتیو سوسیالیستی به وحدت رسید. به نظر ما این واقعیت انکار ناپذیریه که کمونیست های ایران در پراکندگی بسر می برند اما برای فائق آمدن بر این معضل و این درد باید هر نیروئی برنامه خودش را اعلام کنه و در جهت اون گام برداره و در همین راستا هم با نیرو هائی که احساس نزدیکی می کنه اتحاد عمل های مبارزاتی شکل بده و در حین یک چنین فعالیت مشترکیه که بالطبع نیروی بیشتری رو به صحنه مبارزه با دشمن یعنی امپریالیسم و جمهوری اسلامی وارد می کنه و می تونه در این بستر با مبارزه اپنلوزیک و دامن زدن به مبارزه اپنلوزیک، با همه نگرش های نادرستی که مانع اتحاد نیروهای چپ و

کمونیست، این راه رو هموار کنه. من فکر می کنم که پاسخ این سنوال رو داده باشم. ما معتقد به این هستیم که در شرایط کنونی نیرو های چپ، نیرو های کمونیست، نیرو های انقلابی باید دست به اتحاد عمل های موردی بزنند در هر شهری و در هر کشوری که نیرو دارن بر روی مورد های مشخص با هم همکاری کنن و در جریان این همکاری هاست که اون معضلاتی که قاعدتا جلوی وحدت ها رو می گیره برجسته میشه و همیشه باهانش برخورد کرد و اون رو از جلوی راه برداشت.

سنوال: بله . سنوال دوم باز برمی گرده به همین مسئله تشکل یابی، شما در لا به لای صحبت تون گفتید که به همین علت ها موجب این شده که طبقه کارگر هم تشکل پیدا نکنه آیا سنوال اینجاست آیا طبقه کارگر منتظر تشکل احزاب و سازمان ها و به ویژه سازمان های چپه که نمی تونه این کار رو بکنه؟

پاسخ: به هیچ وجه. من هم نگفتم که وضع این نیرو های چپ و کمونیست باعث پراکندگی صفوف طبقه کارگر ایران اساسا عامل اصلی پراکندگی صفوف طبقه کارگر ایران دیکتاتوری لجام گسیخته جمهوری اسلامی در شرایط کنونی و یا در گذشته دیکتاتوری رژیم شاه بود که حالا البته همشون "دمکرات" شدن و به اصطلاح دم از آزادی می زنن. در نتیجه ما وضعیت نیرو هایی که به خصوص در خارج قرار گرفتند و هیچ ارتباطی هم با اون طبقه کارگر ندارند رو همیشه عامل اون پراکندگی تلقی کرد و یا گناهی رو به گردن این ها انداخت. و این ها مشکلات خودشون رو دارند و اون طبقه کارگر هم به هیچ وجه نایستاده که بینه ما مثلا کی متحد میشیم و یا کدوم سازمان با کدام سازمان اتحاد عمل می کنه . اون ها در طول زندگی که با پوست و گوشت شون دارند رنج و درد استثمار رو لمس می کنند به خیابون میان و مبارز می کنند و حداقل همیشه بدون هیچگونه اغراقی گفت که در ۳۰ سال گذشته یکی از نیرو هائی که وسیعا در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده و بر علیه مبارزه کرده، جنگیده طبقه کارگر ایران و در این راه خب لطمات و صدمات زیادی هم دیده این طبقه با مبارزاتش برای گرفتن حقوق عقب مانده اش و این رو هر روز ما به عینه می بینیم که در این جا و اون جا می ریزن و تظاهرات می کنن. (در نتیجه) این ها منتظر نشدن که ما متحد بشیم و هیچ وقت هم (منتظر) نمی شن. اگر نیروئی قلبش برای اون ها می تپه اون موقع باید راه رسیدن به اون ها رو، راه ارتباط با اون ها رو پیدا کنه و در جهتش گام برداره و در خارج از کشور پژواک گر خواست ها و مطالبات کارگرانی باشه که کارفرما ها و بورژوازی دندان گرد ایران به بیشرمانه ترین شکلی دارن خوشون را می مکن .

رادیو همراه: خیلی ممنون من به دقایقی که نگاه می کنم و پرسش هائی که هست راستش مرا به هراس می اندازه که نتونیم به همه گفته هامون برسیم اگر شما صحبتی در رابطه با نشست کلن ندارید صحبتی داشته باشیم در رابطه با آخرین

انتشاراتی که چریکهای فدائی خلق داشتند و به ویژه کتاب رفیق اشرف دهقانی.

پاسخ: بفرمائید

سنوال: کتاب چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده ی خائن. به نظر می رسه که در زمانی که حامیان طبقه سرمایه دار حاکم در ایران و امپریالیست ها تلاش می کنند با جا زدن حزب توده خائن و سازمان اکثریت به عنوان گویا نیروهای چپ و کمونیست، در میان نسل جوان مبارز ایران کمونیسم واقعی و کمونیست های انقلابی را بی اعتبار بکنند، این کتاب می تونه حرف های خوب و زیادی داشته باشه در این رابطه که به جا هم چاپ شد. دوستان وقتی که شنیدند و دیدند در فیسبوک و جا های دیگه گفتن الان خیلی به جا است. سنوال اینجاست آیا به نظر شما افشای تائکونئی حزب توده و یا سازمان خائن اکثریت از سوی نیرو های و انقلابی کافی نبوده که حالا باید این کتاب رو چاپ بکنیم و باز به مردم اون خیانت ها رو گوشزد بکنیم؟

پاسخ: قبل از هر چیز مایلم در پاسخ به این پرسش تاکید کنم که افشای دشمنان مردم و در این مورد حزب توده خائن و یا اکثریتی های خائن وظیفه همیشگی و غیر قابل تردید نیرو های انقلابی و یک امر تعطیل برداری هم نیست. و بعد از این تاکید مایلم این رو هم بگم که رفیق اشرف با نگارش این کتاب - و اساسا خود مطالعه کتاب هم این رو نشون می ده - قصد نداشته که بی توجهی کنه به افشاگری هائی که تاکنون انجام شده و یا قدر قائل نشه برای تلاش ها و فعالیت هائی که تاکنون برای افشای این احزاب خائن و این سازمان های خائن نیرو های مختلف انجام دادن و قصد این رو هم نداشته که به قول معروف به مرده چوب بزنه یعنی مرده رو چوب بزنه. بلکه بحث بر سر پرتو افکنی بریک دورانی از تاریخ مبارزات مردم ما ست که وسیعا تحریف شده. بنابر این انگیزه این کار، انتقال تجربه به نسل جوونه که وظیفه ساختن آینده را بر دوش خودش داره حمل می کنه.

خوب، یک نکته مهم تری هم باز فکر می کنم در پاسخ به همین سنوال لازمه روش تاکید کنم اینه که موضوع این کتاب صرفا افشاکری بر علیه حزب توده و اکثریت نیست. بلکه مقابله با اون تلاش های دشمنانه ایه که حزب توده رو ابتدا تجسم کمونیسم در ایران جلوه می ده و بعد با تکیه بر خیانت های این جریان، کمونیسته ا را بی آبرو می کنه. که خوب در این کتاب با تکیه بر اسناد و نوشته های خود حزب توده نشان داده می شه که این حزب در آن زمان هم یعنی در سال های دهه ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هیچ وقت اساسا یک حزب کمونیستی نبوده بلکه یک کاریکاتوری بوده از یک چنین حزبی. خوب از سوی دیگه ما شاهدیم که با رشد و گسترش اپورتونیسزم در جنبش ما یک دیدگاه هائی اشاعه پیدا کرده و هنوز هم موجوده که چنین جلوه می دن که حزب توده در اون اوج منظور در اون اوج فعالیت هاش (در ایران) یعنی در دهه ۲۰ و تا قبل از کودتای آمریکائی

و انگلیسی ۲۸ مرداد ، حزب طبقه کارگر بوده. که خوب این کتاب نشون می ده با اسناد و مدارک که این حزب در اون زمان هم واقعا حزب طبقه کارگر نبوده و با تکیه بر نشریات خود حزب توده این رو نشون می ده که خود اون ها هم چنین ادعائی نداشتند. حالا یک نکته دیگه هم باز لازمه که چون این هم به کرات دیده میشه که برخی ها با دیدن خیانت های حزب توده نه فقط در دوره شاه بلکه به خصوص در دوره جمهوری اسلامی، یک چنین نظری رو مطرح می کنن که مثل این که این حزب از همان اولی که به دنیا آمده یک نیروی ارتجاعی و ضد خلقی بود. در حالی که این کتاب در تلاشه که به خوانندگان و جوانان نشان بده که اتفاقا پدیده ها را باید در جریان تحول و حرکت شون دید و بررسی کرد و فراموش هم نکرد که یک کلمه در دو دوره مختلف معنای گوناگونی پیدا می کنه. و نمی شه به فرض با تکیه بر این که جریانی در سال ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ خودش رو فلان حزب معرفی می کرده این رو همان حزبی دید که مثلا دست در دست لاجوردی ها داره کارهاش رو پیش می بره . به هر حال حزبی رو که در دوره جمهوری اسلامی دست در دست جلادها گذاشته و بر علیه نیرو های انقلابی هم اشکارا حرکت می کنه، نمی شه همان حزب دهه ۲۰ و ۳۰ تلقی کرد. در واقع این کتاب داره این آموزش رو می ده و روی این آموزش داره تاکید می کنه که باید روش های دیالکتیکی را در برخورد با پدیده ها شناخت و بکار گرفت تا هم تاریخ همان طور که رخ داده مطالعه بشه و هم امکان فریبکاری از دست نیروهای ضد خلقی گرفته بشه. در هر صورت من مطالعه این کتاب ارزشمند رو به شنوندگان عزیز شما توصیه می کنم و فکر می کنم مطالعه خود کتاب پاسخ گوی خیلی از سنوالاتی باشه که اون ها دارند.

سنوال: بله وقتمون بسیار کمه و یکی دو تا سنوال موند. راجع کتاب گفتید و مطالعه اون یکی از شنوندگان می گفت آیا این کتاب رو روی سایت خودتون می گذارید که ما از طریق اینترنت بتوانیم بخوانیم و یا چگونه می توانیم اینو تهیه بکنیم ؟

پاسخ: ببینید. اگر به سایت سیاهکل که سایت سازمان ما است مراجعه کنید در آنجا یک سیستم کتاب فروشی اینترنتی وجود داره که از اون طریق می شه کتاب های منتشر شده و نه تنها این کتاب رو تهیه کرد. در ضمن از طریق تماس با فعالین سازمان در هر شهری و یا ارسال لیست کتاب هائی که احتیاج دارند به صندوق پستی تشکیلات هم، این امر امکان پذیره و حتما هم این کتاب بعدا ، الان نیست ولی بعدا در سایت درج میشه تا مراجعه کنندگان به سایت هم بتوانند از اون استفاده بکنند.

سنوال: بله. سنوالات زیاده اجلاس سران عدم تعهد و بعد مسئله زلزله در آذربایجان همه این ها سنوالاتی که رسیده ولی یک سنوال رو چون شنونده ای به من گفت حتما از شما بپرسم با توجه به این که جنبش

فدائی رو به این صورت به فقرا کشوندن این اپورتونیست ها ، اولین باری که شما شناخت کافی پیدا کردید که این رژیم رژیم ضد خلقیه و بیان کردید و در مقابل اون صحبت هائی که اون موقع از رژیم حمایت می کردند چه تاریخ و چه زمانی بود که چریک ها مستقیما این رژیم رو جنایتکار دونستند؟

پاسخ: ببینید. ما در خرداد ۱۳۵۸ ، رفیق اشرف دهقانی یک مصاحبه ای باهش شد و این مصاحبه که مواضع ما رو در اون مقطع منعکس می کرد در سطح جنبش پخش شد و در اون جا هم رسما اعلام شد که در رابطه با تحلیل قدرت دولتی بعد از قیام دو نظر اشتباه وجود داره که عده ای اون را نماینده بورژوازی ملی می دونند و عده ای نماینده خرده بورژوازی و یا سازش این دو تا، در حالی که به باور ما سیستم اقتصادی تغییر نکرده و رژیم جانشین رژیم شاه هم ماهیتا تفاوتی با رژیم شاه نداره و هر چه می کنه در جهت تحکیم و توسعه نظام سرمایه داری وابسته در ایرانه و این درست در اوج اون ندانم کاری ها و برخورد های غلط و نادرست و تحلیل های انحرافی ای بود که به خصوص سازمان فدائی در آن زمان که رهبری و هدایتش به دست باند فرخ نگهدار افتاده بود پیشه کرده بودند و داشتن زمینه همکاری هر چه بیشتر با جمهوری اسلامی رو با توجه ضد امپریالیست بودن خمینی جنایتکار هموار می کردند و جا می انداختند.

سئوال: ببینید من قسمتی از این کتاب رو که در رابطه با اپورتونیست ها بود آماده کرده

بودم که با شما گفتگو بکنم ولی در یکی دو دقیقه پایانی فقط بگیم که شما با این گفته صحبت های خودتون رو به پایان برسونید که با توجه به این که طرفداران سلطنت سعی می کنند جنایت های سلطنت رو پوشانند و با توجه به این همه جنایت که جمهوری اسلامی کرده ، اون ها مقیاس می کنند و اون رو پاک می دونند جدیداً هم اکثریتی ها هم سعی به این کار دارند و با حيله ها سعی می کنند خیانت ها و جنایت هاشون رو به نوعی به اصطلاح پاک بکنند و طور دیگه ائی جلوه بدهند، چه باید کرد راجع به این تحریف تاریخ؟

پاسخ: خوب باید این تحریف تاریخ رو افشاء کرد و نباید لحظه ای از افشاگری باز ماند همین کتابی هم که در باره اش صحبت شد اگر بهش مراجعه کنید یکی از اهدافش همینه ، خوب اگر هم به پیام فدائی و یا سایت سیاهکل هم نگاه کنید می بینید که ما واقعا تلاش زیادی داره همیشه که این خیانت ها و چکمه لیبسی های اکثریتی ها با سند و مدرک توضیح داده بشه به هیچ وجه به باور ما نباید اجازه داد که گرد و غبار گذشت زمان این جنایت ها رو از انظار دور کنه. و مهمتر از همه به نظر ما باید با توجه به پیگیری و ادامه کاری این جماعت در خیانت و هم روانی با جناح هائی از جنایتکاران جمهوری اسلامی در همین حال حاضر، همواره باید تلاش بشه که تا در هر رویداد تازه ای هم برنامه ها و سیاست های ضد مردمی آن ها توضیح داده بشه. و به خصوص باید توجه داشت که

در رابطه با یک جنبش نیرو هائی بحث به هیچ وجه بر سر خیانت هائی که اون ها صرفا در گذشته کردن نیست؛ اون به جای خودش مهم و درسته بلکه نشان دادن این خیانت ها در شرایط حاضر هم خیلی اهمیت داره. منظورم اینه که تنها نباید به جنایت های اکثریتی ها که مثلا در دهه ۶۰ شعار می دادند سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید متمرکز شد ، بلکه باید نقش ضد مردمی این جریان در خیزش (سال) ۸۸ رو هم دید و کوشش اش در بسیج نیروی جوان که بره زیر شعار "یا حسین میر حسین" سینه بزنه رو هم فراموش نکرد و مهمتر آن که باید نقش شان را در همین کنفرانس هائی که همین امروز امپریالیست ها جهت آماده سازی افکار عمومی جهت پیشبرد سیاست های تجاوزگرانه شون براه انداخته اند رو هم افشاء نمود.

رادیو همراه: رفیق سنجرى ما ۳۰ ثانیه فرصت داریم چون رادیو را تحویل رادیو دیگه بدسیم که می خواهند آغاز بکنند . من درود می فرستم و تشکر می کنم که با ما همراه بودید. امیدوارم که در آینده بیشتر بتوانیم گفتگو کنیم.

پاسخ: شاد و سلامت باشید من هم به هم چنین به همه شنوندگان شما یک بار دیگه هم سلام می کنم و هم خداحافظ میگم. قربان شما

خشونت بریدن گلو با چاقو یا...

از صفحه ۱۸

دلاورانه سرهای شان را بالا گرفتند و به "هیئت سه نفره" مرگ - به نمایندگان خمینی "نه!" گفتند و بر حلقه طناب دار بوسه زدند ، حالا "دادخواهی" و "دادستانی" از مراجعی که خود ، حامیان وقت آن جنایتکاران بودند ، به راه انداخته اند. آن زنان و مردان انقلابی ای که در مبارزه با ارتجاع و امپریالیست ها شکنجه و اعدام شدند ، نمی خواستند که از دست جمهوری اسلامی به درگاه امپریالیست ها شکایت برده باشند. اساسا مگر مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم از هم جدا و تفکیک پذیر هستند که ما از یکی شکایت به دیگری ببریم؟ چه شده که به اصطلاح "چپ" هائی که قاعدتا بایستی معتقد به مبارزه طبقاتی باشند ، حالا در زیر شنل دادستانی کسی که می گوید حتی نباید یک قطره خون از دماغ آمین و عاملین شکنجه ها و کشتار های دهه شصت ریخته شود ، خزیده و سر شان را به عنوان تأیید می جنبانند؟

این ها همه و همه نشان از نداشتن ایمان به قدرت و پیروزی توده ها و داشتن بینش زد و بند و تغییر از بالا ، یا به عبارتی همان "کودتا" هست. این مسئله به خاطر این هست که در بینش و ذهن ایوان ، تغییر یعنی زد و بند با بالائی ها. در واقع نوعی کودتا که در آن قدرت سیاسی عوض می شود در حالی که نظام اقتصادی کماکان همان طور مثل گذشته پای بر جا می ماند ، یعنی تغییر از بالا. امری که در سال ۱۳۵۷ در ایران به وقوع پیوست: تغییر رژیم سیاسی و سیاست با حفظ زیر بنا و اقتصاد. در حالی که مطالعه تاریخ جوامع بشری و ماتریالیسم تاریخی حاکی از این موضوع هست که مبارزه طبقاتی وجه اجتناب ناپذیر تضاد بین رشد نیروهای مولده با صاحبان وسایل تولید است که به تغییر شیوه تولید می انجامد. انقلاب به معنای دگرگونی اقتصادی و سیاسی ، یعنی تغییر زیر بنا و رو بنا ، که نه با تلفن با این و یا آن و درگیر کردن این دولت و یا آن دولت ، و نه با اراده بحث متقاعدى به این شخص و یا آن شخص ، و نه با تغییر نیت ناپاک این رهبر و یا آن رهبر به نیت پاک ، امکان پذیر هست. چرا که رشد سطح آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان ، متشکل کردن و آشنائی آن ها و دیگر آحاد مردمی به رسالت تاریخی خود ، تنها در یک مبارزه مسلحانه و قهر آمیز طولانی برای سرنگونی انقلابی ارتجاع داخلی و قطع نفوذ امپریالیست ها هست که امکان پذیر می گردد. این امر بر عهده کسانی است که در مبارزات مردمی شرکت کرده و در ارتقاء آن از هیچ کوششی دریغ نمی ورزند. همان ها هم هستند که با فداکاری ها و از جان گذشتگی های خود از دل مبارزات جوشیده و به رهبری آن می رسند.

محسن نوربخش

۱۲ سپتامبر ۲۰۱۲ برابر با ۲۲ شهریور ۱۳۹۱

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

اختصاصی ۷۵ میلیون دلاری وزارت خارجه آمریکا و ۱۵ میلیون یورویی وزارت خارجه هلند که بخشی از آن بودجه در اختیار بعضی از رادیو و تلویزیون ها و سایت های اینترنتی فارسی زبان قرار گرفت، عکس العمل ها و موضع گیری های مختلفی در میان مخالفین ریز و درشت رژیم منفور جمهوری اسلامی در خارج از کشور صورت گرفته است. از سازمان های ایرانی "حقوق بشر" و گروه ها و افراد به اصطلاح خواهان ترویج حقوق بشر و استقرار دموکراسی در ایران گرفته تا مبلغین "تغییر بدون خشونت" و جمهوری خواه و غیره... هر یک برای به دست آوردن بخشی از این بودجه برای خود به نوعی به تکاپو افتاده اند. برای اطلاع باید بدانیم که در این میان از بودجه اعلام شده ۲۰۶ میلیون دلاری سال ۲۰۱۰ صدای آمریکا که به ۵۲ زبان مختلف دنیا برنامه تولید میکند، حجم تولید برنامه های فارسی زبان این ارگان تبلیغاتی وابسته به وزارت خارجه آمریکا که معرف خطوط و نظرات امپریالیسم آمریکا در رابطه با ایران است، در مقام بسیار بالائی قرار دارد. اگر به محتوای بعضی از برنامه های این رسانه متمرکز شویم خواهیم دید که کوشش در "آلترناتیو سازی" یا "چهره سازی" یکی از فعالیت های آن را تشکیل می دهد. این هدفی است که امپریالیست های دست اندر کار، امروز در جهت پیشبرد سیاست های خود به آن نیازمندند تا برای پروژه "روز بعد" و در صورت لزوم در کشورهای تحت سلطه برای انتقال قدرت سیاسی به "آلترناتیو" های دلخواه خود، از پیش چهارچوبی طراحی و تنظیم کرده باشند تا بتوانند با سر رسیدن موعد "روز بعد"، دولت موقت مورد نظر را به سرعت بر سر کار بگذارند.

اگر به تجربه عراق نگاه کنیم می بینیم که مسئله "آلترناتیو" مشکل بزرگی بود که آمریکایی ها بعد از سقوط غیر منتظره دو سه روزه ارتش صدام در عراق با آن روبرو شدند. چرا که بعد از این که دولت و ارتش صدام سریعاً سقوط کردند، امپریالیست ها تعداد بسیار معدودی از عراقی های خودی در خدمت داشتند که جمع جمیع آن ها جوابگوی پر کردن پست های متعدد وزارتخانه ها و معاونان و مدیران رده های بالای ماشین دولتی نمی شد. ظهور و افول سریع احمد چلبی نیز بخاطر فقدان پروژه "چهره سازی" و "آلترناتیو سازی" آن زمان امپریالیست ها برای مردم عراق بود. امپریالیست ها از تسخیر عراق، بدون آمادگی داشتن نیروی بومی برای کنترل و هدایت آن کشور، درس آموختند.

در پرتو تجربه عراق، فعالیت های "رهبر سازی" برای ایرانی ها، سال هاست که از طرف نیروهای مختلف امپریالیستی جریان دارد. این نکته نیز لازم به یادآوری است که کارگزاران امپریالیسم، در پایان دوره فعالیت های دولتی، یا خود مونسسات جدیدی که به آن ها "مخادن فکری" گفته می شود را تاسیس می کنند یا به هیئت امنای "اندیشکده" های موجود می پیوندند تا سیاست های امپریالیستی را آن طور که خود به آن معتقد هستند برنامه ریزی کرده و به جلو ببرند. در رابطه با ایران و "چهره سازی"، این اتاق های فکری



خشونت بریدن گلو با چاقو یا ضد خشونت پُر کردن گلو با پنبه؟

ها هم پایمال شده و به گورستان فرستاده می شود!

به واقع امپریالیست ها اگر چه به عنوان یک مجموعه در حفظ سیستم سرمایه داری جهانی و استثمار انسان از انسان با همدیگر وحدت نظر دارند، اما بر سر حفظ و بسط منافع مشخص خود همواره در حال تضاد و کشمکش با یکدیگر به سر می برند. از طرف دیگر علیرغم کلوبالیزاسیون سرمایه و پیدایش کمپانی هائی که با ادغام سرمایه های چند کشوری به وجود می آیند، این تضاد ها و کشمکش های ذاتی و طبیعی بین آن ها، نه تنها بین دولت های امپریالیستی موجود بلکه در بین سرمایه داران یک کشور امپریالیستی هم خود را به طور وضوح نشان میدهند. مثلاً در سطح کشوری، کمپانی های بزرگ تولید کننده کالاهای یک بار مصرف و صنایع تولید کالاهای مصرفی بادوام با مونسسات بانکی و مالی و شرکت های اسلحه سازی سبک و سنگین، همه و همه با یکدیگر منافع مشترک و تضاد مشخص دارند که حفظ، حمایت و هدایت این منافع و تضاد ها به دولت های وقت و نمایندگان و کارگزاران بورژوازی فعال در این دولت ها واگذار می شود که این امر با کمک تصویب لایحه های قانونی و تحقق و اجرای سیاست های خارجی آن دولت ها صورت می گیرد.

اما علیرغم هر تضادی که سرمایه داران امپریالیست با یکدیگر دارند، دولت های امپریالیستی در جهت حفظ نظام امپریالیستی خود سیاست هائی را پیش می برند که ممکن است با منافع این یا آن بخش از سرمایه داران امپریالیست در تضاد باشد. مسلم است که وقتی دولت های امپریالیستی به تجاوز و اشغال سرزمین های دیگر می پردازند و میلیارد ها دلار به صورت بمب و خمپاره بر سر مردم بی گناه می ریزند، این به نفع سرمایه داران کارخانه های تولید اسلحه می باشد.

با درک مسایل فوق و شناخت درست و واقعی از امپریالیسم و امپریالیست هاست که در رابطه با ایران و برخوردهائی که اخیراً در ارتباط با زندانیان سیاسی جان باخته در دهه ۶۰ و خانواده های داغدار آن ها مطرح است می توان به واقعیت هائی پی برد. مدت زمان زیادی نمی گذرد که در راستای پروژه های مختلف و با اهدافی گوناگون امپریالیستی، تقسیم و بخش بودجه

در بستر تبلیغات بی وقفه و گمراه کننده روزها، بعضی ها با شنیدن کلمه "امپریالیسم" یا "امپریالیست ها" در ذهن خود هیولا های عجیب و غریبی را مجسم می کنند که مثل این که روی این کره خاکی وجود عینی ای ندارند. در حالی که این طور نیست. امپریالیسم مرحله خاصی از رشد نظام سرمایه داری است. مرحله ای که تمرکز تولید به انحصار انجامیده است و سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم، جهان را تحت سلطه خود درآورده و آن را بین قدرت های امپریالیستی تقسیم کرده است. سرمایه داران زالو صفت در دوران امپریالیسم اگر چه به خاطر جنایات شان علیه کارگران و زحمتکشان و خلق های کشور هائی که آن ها را تحت سلطه خود در آورده اند - کشورهایائی که یا از لحاظ جغرافیائی در جای خاصی از کره زمین واقع شده اند که موقعیت استراتژیک خاصی در چپاول امپریالیستی دارا می باشند و یا از منابع و معادن زیر زمینی غنی ای برخوردار هستند و یا حتی دارای جمعیت فراوان برای استفاده از نیروی کار ارزان هستند - "هیولا صفت" می باشند، ولی در جائی با کشیدن شیره جان کارگر زن و یا مرد مثلاً بنگلادشی در کارگاه های لباس دوزی، و منافع مادی خود را تأمین می کنند بدون این که بر سر آن ها بمب بریزند - که البته آن کار را هم هر وقت لزومش پیش بیاید حتماً می کنند و از آن ها دریغ نخواهند کرد. در جای دیگر نیز امپریالیست ها برای تأمین و تضمین منافع خود جنگ های خونین ارتجاعی به راه می اندازند، همان طور که اخیراً در عراق و افغانستان کردند.

واضح است که سرمایه داران کارخانه های تولید اسلحه، خواهان جنگ هستند تا محصولات شان را به فروش برسانند. در حالی که سرمایه داران تولیدات مصرفی مثلاً "تلفن همراه"، خواهان امنیت و ثبات در یک کشور هستند تا مردم آن جا در شرایطی به سر بزنند که هر یک از اعضای خانواده شان صاحب یک "تلفن همراه" شود. تا آن سرمایه دار ها به اندازه جمعیت کره زمین، تلفن تولید کرده و آن محصولات را به فروش برسانند. واضح است که "بشر دوستی" این بخش از امپریالیست ها در تضاد مستقیم با "بشر نابودی" آن بخش دیگر قرار دارد. چرا که به اندازه انسان هائی که در زیر آوار بمب ها از بین می روند، پتانسیل مصرف کننده بودن ده، بیست تا مدل های مختلف "تلفن همراه" هم برای هر یک از آن ها و به همراه آن ها از بین می رود و "حقوق بشر" ی آن ها برای آزاد بودن در استفاده از این تکنولوژی

از مهره های سوخته ای از بنیان گذاران سپاه پاسداران همچون محسن سازگارا و اکبر گنجی گرفته ، تا افرادی با گذشته های نامعلوم و مشکوک مثل امیر عباس فخرآور و احمد باطبی... تا هم اکنون، چهره جدید و گمنامی به نام پیام اخوان که بنا بگفته خودش حدود ده سال است که به او تهمت می زند (یعنی این که او از ده سال پیش وارد صحنه سیاست شده است) بیرون داده اند. این ها همه از محصولات معروف انواع اطاق های فکری و الزام پیشبرد سیاست های امپریالیست ها هستند. واضح است که برنامه ها و خط مشی اتاق های فکری امپریالیست ها همه یکسان و یکجور نیستند. نوکانسروانیست های جنگ افروز که با چاقو سر میبرند برای حفظ و استمرار نظام امپریالیستی راه خود را در پیش می گیرند و لیبرال دموکرات های "دل نازک" با توسل به "حقوق بشر" و "عدالت اجتماعی" و "احترام به مالکیت خصوصی" و با تبلیغ اجرای منصفانه و عادلانه "شئون نظام کاپیتالیستی" و آن هم نه هر کاپیتالیستی ، بلکه فقط از نوع "کاپیتالیستی با عطفوت" در "جوامع مدنی و بشری" نظام امپریالیستی را که علیرغم همه روضه خوانی های دروغین به ظاهر صلح طلبانه "دموکرات" های دل نازک، نظامی ارتجاعی است که جنگ و خونریزی و ترور و وحشت جزئی جدائی ناپذیر از آن است را به گونه خاص خود حفاظت و علیه کارگران و میلیون ها توده تحت ظلم و ستم وحشتناک در جهان تداوم می بخشند - البته حرف ظاهری لیبرال دموکرات ها از نوکان ها این است که: وقتی میتوان با چپاندن پنبه در حلقوم ، صدا را خفه کرد چه ضرورتی به خون و خونریزی هست؟ وجود تفاوت فیما بین بخش های مختلف امپریالیست ها و اتاق های فکری شان، گاه کسانی را به اشتباه می اندازد و مثلا در مورد پیام اخوان که رابطه نزدیک خود با وزارت خارجه آمریکا و داشتن دوستان "حرف شنو" در دولت های آمریکائی و اروپائی را انکار نمی کند ، گاه چنین گفته می شود که از کجا می دانید که نامبرده مثلا از سازمان جاسوسی آمریکا حقوق دریافت نمی کند؟ در حالی که با امپریالیست ها بودن لزوما به معنای همکاری با فلان نهاد امنیتی نیست. مگر نمی شود که پیام اخوان که از اتفاق روزگار فارسی هم صحبت می کند ، نماینده و مروج خط نظری بخششی (فراکسیونی) در وزارتخانه خارجه آمریکا باشد؟ چرا نمی شود از او به عنوان مبلغ فارسی زبان نظرات لیبرال دموکراسی جناح هائی از امپریالیسم آمریکا در میان مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ، نام برد؟

مطالب زیر که از گفته های خود این شخص در گفتگویی با "حقوق بشر و دموکراسی برای ایران" نقل شده است دقیقا بازتاب نکته بالا هستند. پوچی پیشبرد نظرات و احکامی که او در این "گفتگو" بیان می کند عیان تر از آن است که نیازی به تجزیه و تحلیل چگونگی کاربرد اجرائی آن ها باشد و از حوصله این نوشته خارج است ، چرا که خود حرف های نامبرده ، بهترین گویای این واقعیت هستند:

"ما تصمیم گرفتیم که دولت آمریکا را درگیر کنیم و به آنها بقبولانیم که آینده ی ایران در گرو رشد و تعالی جنبش های جوامع مدنی است، و نه از طریق تجاوز نظامی... ما

نقش پیام اخوان در رابطه با دادخواهی خانواده های اعدام شدگان دهه ۶۰ که در دادگاهی به نام تریبونال مطرح شده است ، جلوگیری از خشونت آتی خانواده های قربانیان رژیم با "به دیده گرفتن شکایات آنها" و اینکه به این قربانیان فرصتی داده شود تا "اندوه و رنج و خشم شان را بروز دهند و سبک شوند" و "منع انتقام" و "اجتناب از ارتکاب نقض حقوق بشر در آینده توسط رهبران" می باشد. در یک کلام ، نقش پیام اخوان در رابطه با برخورد با جنایات جمهوری اسلامی در دهه شصت را می توان در این شعار خلاصه کرد: "می بخشیم و بهتر است که دیگر تکرار نشود!" تنها معلوم نیست که با توجه به "نکته مشترک" او با وزارت خارجه آمریکا ، این رهنمود در لیبی چرا اینقدر خشونت آمیز شد؟!

بایستی سیاست های خارجی آن ها را به سوئی جهت دهیم که در برگزیده منافع مردم ایران باشد. عجب! پیام اخوان می خواهد سیاست خارجی آمریکا را با منافع مردم ایران همسو گرداند! بازهم عده ای می گویند اعتقاد به معجزه ، خرافات است! در ادامه مطلب ، وی می گوید: "...در آن وقت ها (سال های ۲۰۰۲) وزارت امور خارجه با بحث هایی که در کاخ سفید در رابطه با احتمال جنگ با ایران راه می افتاد مخالف بود. لذا ما سعی کردیم که به نکته ی مشترکی با آنها دست یابیم." به نظر می رسد که جناب اخوان نه تنها در سال ۲۰۰۲ بلکه هم اکنون هم و در واقع در همه این سال ها به دنبال "نکته ی مشترک" با وزارت امور خارجه آمریکا است!

و از فرار به دنبال همین نقطه مشترک است که وی با صراحت اعلام می کند که: "من خودم صددرصد بر ضد هر نوع خشونت هستم چه خشونت نظامی آمریکا بر ضد ایران، چه خشونت در ایران برای تحولات سیاسی. به نظر من خشونت نتایج خیلی بدی خواهد داشت و من اخیرا در لیبی بودم و شرایط سوریه را شاهد هستم و امیدم این است که ما بتوانیم با نفوذی که داریم در خارج ایران چه دولت آمریکا چه دولت کانادا چه اتحادیه اروپا را تحت فشار بگذاریم تا از حمله ی نظامی پرهیز کنند. و شما می دانید که من هم در نشست های مقامات دولتی آمریکا و مقامات دولتی کانادا و اتحادیه اروپا چندین بار شهادت داده ام و همیشه بر ضد جنگ و بر ضد تحریم هایی بوده ام که به مردم عادی ایران صدمه می زند..." و البته برکسی پوشیده نیست که در شرایطی که با تجاوز آمریکا و ناتو به لیبی - در آن جا پیش آمده است ، پیام اخوان برای تعطیلات نبوده است که به لیبی رفته بود. احتمالا او در "ماموریت اداری" هست که به آن جا رفته بود تا در میان اسلام گرایان لیبی در مورد نادرست بودن خشونت موعظه کند!

جالب است که او فقط به اسلام گرایان لیبی آموزش نمی دهد بلکه در مورد ایران هم مدعی هست که: "دیدگاه من در رابطه با ایران این بوده است که راه حل فقط از کانال دموکراتیزه کردن و اجرای حقوق بشر از مجاری غیر خشونت آمیز است..." که پیش می رود. برای اینکه این مسالمت جوئی را

بهتر درک کنیم لازم است که گفتگوی فوق الذکر را دنبال کنیم تا متوجه شویم که وی در رابطه با دادخواهی خانواده های قربانیان دهه ۶۰ در جمهوری اسلامی می گوید که: "...بنابراین برای من این به معنی ایجاد فرهنگ خشونت پرهیز است. این نه به معنی انتقام که به معنی عدالت است. همچنین درباره ی این است که به قربانیان فرصتی داده شود تا اندوه و رنج و خشم شان را بروز دهند و سبک شوند. ... آن مردم هم چنین نیاز دارند بدانند که شکایتشان به دیده گرفته شده، در غیر این صورت امکان استفاده از خشونت بیشتر خواهد شد. پس به منظور اجتناب از ارتکاب نقض حقوق بشر در آینده توسط رهبران، و منع انتقام، ما نیاز داریم به طریقی با نقض حقوق بشر در گذشته برخورد کنیم."

همان طور که در سطور بالا دیده می شود ، نقش پیام اخوان در رابطه با دادخواهی خانواده های اعدام شدگان دهه ۶۰ که در دادگاهی به نام تریبونال مطرح شده است ، جلوگیری از خشونت آتی خانواده های قربانیان رژیم با "به دیده گرفتن شکایات آنها" و این که به این قربانیان فرصتی داده شود تا "اندوه و رنج و خشم شان را بروز دهند و سبک شوند" و "منع انتقام" و "اجتناب از ارتکاب نقض حقوق بشر در آینده توسط رهبران" می باشد. در یک کلام ، نقش پیام اخوان در رابطه با برخورد با جنایات رژیم جمهوری اسلامی در دهه شصت را می توان در این شعار خلاصه کرد: "می بخشیم و بهتر است که دیگر تکرار نشود!" تنها معلوم نیست که با توجه به "نکته ی مشترک" او با وزارت خارجه آمریکا ، این رهنمود در لیبی چرا این قدر خشونت آمیز شد!؟

اما شرم بر جریانات سیاسی و کسانی که با انگیزه های متفاوتی در پشت خانواده های داغ دیده زندانیان سیاسی اعدام شده و زندانیان سیاسی "زنده-باقی-مانده" از زندان های جمهوری اسلامی ، قرار گرفته و امپریالیست ها را در روضه خوانی هایشان در ارتباط با دهه ۶۰ و سال ۶۷ یاری می دهند ، تا شاید از نمید کمک های مالی امپریالیست ها برای خود کلاه بی بدوزند یا در پروژه "روز بعد" آن ها در کنار امثال پیام اخوان ها به منصب و جاه و مقامی برسند. به راستی اینان از چه مراجعی "دادخواهی" دارند؟ مگر یادشان رفته که همین امپریالیست ها بودند که در سال ۱۳۵۷ در جزیره "گوادولوپ" با توافق مابین خود و مذاکره با بهشتی ، یزدی ، قطب زاده و بنی صدر ، به دارو دسته خمینی اجازه دادند که به جای رژیم شاه خائن به حکومت برسند و به کشتار خلق های ایران از خلق ترکمن صحرا گرفته تا ترک ، کرد ، عرب و بلوچ... و به نسل کشی کمونیست ها و مبارزین دیگر بپردازند. به راستی چه فاکتور هائی در معادله های فکری آن ها عوض شده یا در حال عوض شدن هستند که این گونه به دست و پا افتاده اند که بعد از گذشت بیست و چهار سال از فاجعه کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ ، بعد از گذشت بیست و چهار سال از اعدام بهترین و مبارزترین زنان و مردان آزادیخواهی که



کرامت "نگاه کن!" اشرف همچنان در اهتزاز نگاه داشته است

پرچم سرخ تو را!

هر مرگ دریچه ای ست که روی تباهی بسته می شود. و هر مرگ دریچه ای ست که روی دروغ، فحشا، فقر و کرسنگی بسته خواهد شد و آن گاه، دریچه ای باز خواهد شد که از آن نور زندگی بنابد. به این نور تن بسپاریم. به این نور، فدایی مردم، کرامت دانشیان.

بخشی از وصیت نامه هنرمند و رزمنده انقلابی، زنده یاد کرامت دانشیان

چند اشتباه در تایپ و در ترجمه شدم، تصمیم گرفتم آن ها را تا جایی که به نظر من اشتباه می آیند تصحیح کرده و در اختیار دیگران قرار دهم.

آیدین گنچن زامان/ به جای دین گنچن زامان طرلان/ به جای طولان (طرلان نام ترکی شاهین، پرنده تیز پروازی است که به داشتن چشمان تیز و جرأت و شهامت زیاد معروف است)

سلامی/ به جای سولامی
شان الدوزی= ستاره پرفروز
طرلان اوچوش= شاهین پرواز

"اوخما"

عشقی حقیقتن نه گوزل اعتباریسان
بوعابتاره، خلقیمیزین، نوزبالاسیسان
آیدین گنچن زامان، بو، دوکوشلر صفحه
سینه
باخ، انل سنوینیرکی، بیراوددان نیشانه
سن!

"آواز"

حقیقت عشق را تو زیباترین پشنوانه
ای
و به این اعتبار است که فرزند خلقتان
هستی

از آن زمان که نامت به صفحه پیکار ها
رفت
نگاه کن که خلق شادمانه است، چرا که
از آتشی نشانه هستی.

"ماهنی"

یوردوموزون گوزل قیزی، طرلان گونه
باخ
انلیمیزین شان اولدوزی، گولوم خلقه باخ
باخ

مارال اودا باخ باخ

قلین ده بیر پارلاخ گون وار، یاز سن
اوچون

سلامی وار

ای گنجه نوله جک، فوشلار اوچه جک
اوچه جک، اوچه جک

خلقین گونون، خوش ایسته ین، اشرف،
خلقه

باخ باخ

دوشمینین یاسین ایسته ین، اشرف، قانا
باخ باخ

مارال اودا باخ باخ
قانا د گوموش، طرلان اوچوش، خلقین
سوزون
سوروش
دو کوشلرده گونش اولان، مینلرجه سن
قارداشین وار
ای گنجه نوله جک، فوشلار اوچه جک
اوچه جک، اوچه جک

"ترانه"

دختر زیبای وطنمان، ای شاهین، به
آفتاب
نگاه کن، نگاه کن
ستاره پرفروز خلقتان، ای گل من، به
خلق

نگاه کن، نگاه کن

ای غزال، به آتش نگاه کن، نگاه کن

در دل تو خورشید فروزانی است،

بهار برای تو

درود و تهنیت میفرستد

آهای... که شب خواهد مرد،

پرندهگان

پرواهاوند کشید

پرواهاوند کشید، پرواهاوند کشید.

ای که روزهای خوشی برای خلق
میطلبی

اشرف، خلق را نگاه کن، نگاه کن

ای که روزهای یأس و شکست برای
دشمن میطلبی

اشرف، خون را نگاه کن نگاه کن

ای غزال به آتش نگاه کن، نگاه کن

ای بال نقره ای، شاهین پرواز، درد خلق
را جویا باش

ای که در نبرد ها درخشان تر میشوی،

تو هزاران برادر* داری

آهای... که شب خواهد مرد

پرندهگان

پرواهاوند کشید، پرواهاوند کشید.

* اشاره به شهادت رفیق بهروز
دهقانی، برادر رفیق اشرف دهقانی
است.

منبع: روزنامه آیندگان، تاریخ: ۰۳/۱۱/۵۷،

صفحه ۶، شماره: ۳۲۹۲، سال دوازدهم

خواندن این شعر زیبا و با احساس، من را به یاد فضای انقلابی دوران قیام ۵۷ می اندازد، زمانی که مردم زحمتکش و آگاه ایران با قلبی سرشار از عشق به فرزندان مبارزشان، به انقلابیون و آزادیخواهانی همچون بهروز و اشرف دهقانی و ... و کرامت دانشیان و خسرو گلسترخی، آنها را الگوی مبارزاتی خود در قیام برعلیه استعمارگانشان قرار داده و به مبارزه با رژیم سلطنتی و اربابان امپریالیست آن برخاستند. این شعر از بسیاری جهات زیباست، شعری است که از احساس و قلب پرعشق توده ها به فرزندان انقلابیشان حکایت می کند، شعری به قلم یک هنرمند انقلابی و ترانه سرای خلق در مورد یکی دیگر از فرزندان مبارز خلق، ترانه ای که همچون همه آثار هنری انقلابی که با الهام از مبارزات فرزندان مبارز کارگران و زحمتکشان پدید آمده در صفحه های کتاب پربار هنر انقلابی ایران نقش بسته است.

سولماز دانش - سپتامبر ۲۰۱۲

در یک شب سرد زمستانی سال ۱۳۵۲ در حالی که زنان و مردان تحت ستم ایران پس از یک روز کار سخت به خانه بازگشته و در کنار خانواده خود قصد استراحت داشتند؛ شاهد پخش دادگاه دو زندانی سیاسی، خسرو گلسترخی و کرامت الله دانشیان از تلویزیون رژیم شاه شدند و چهره این فرزندان خلق در حافظه توده های مردم نقش بست. کرامت دانشیان را به یاد دارم که با سخنان شهامت آمیز خود در دادگاه در حالی که خود را یک مارکسیست- لنینیست و معتقد به رهنمای توده ها از طریق مبارزه مسلحانه می نامید قلب پاک خود را در مقابل چشمان مردم گشود و وفاداری خود به آرمان های کارگران و زحمتکشان را نشان داد و برای همیشه در قلب آنها و در تاریخ انقلابی معاصر ایران جای گرفت، همچنان که خسرو گلسترخی. کرامت دانشیان و خسرو گلسترخی در وصیت نامه اشان، خود را فدایی مردم نامیدند و مرگ خود را هدیه ناچیزی برای پیروزی خلق می دانستند، از آن زمان، من که در دوران نوجوانی به سر می بردم با زندگی مبارزاتی و شخصیت انقلابی این انقلابیون و به ویژه کرامت دانشیان آشنا شدم و مهر او بر دل من نشست.

یاد و خاطره کرامت همواره در ذهن من سنگینی می کرد تا این که چند سال پیش در کتاب "من یک شورشی هستم" خواندم که کرامت دانشیان که علاقه بسیاری به رفیق اشرف دهقانی و رفیق بهروز دهقانی داشته، ترانه زیبایی را به زبان ترکی درباره رفیق اشرف دهقانی سروده بوده و هر وقت که در زندان یا خارج از زندان موقعیتی پیش می آمده آن را می خوانده است. در آن کتاب فقط ترجمه یک بیت آن ترانه به این صورت نوشته شده بود: "اشرف تو ستاره سرزمین منی، خلق به تو نگاه می کند..." با خواندن این قطعه و با توجه به جایگاه بالائی که رفقا بهروز و اشرف در ذهن من دارند همیشه علاقه داشتم که یک روز متن کامل آن شعر را در جایی پیدا کنم، تا اینکه اخیراً متن ترکی و ترجمه فارسی آن را در فیس بوک دیدم و خیلی خوشحال شدم و با ولع تمام آن را بارها خواندم و خود را شریک احساسات سازنده "بهاران خسته باد" یافتم. از آنجا که در حین مطالعه این شعر متوجه

درباره مواضع رسوای سازمان توفان در تحلیل اوضاع کنونی!

در شرایط بحرانی کنونی که اعمال تحریم های اقتصادی و سیاسی توسط امپریالیست ها بحران های سیاسی داخلی رژیم جمهوری اسلامی را تشدید نموده و توده ها را در بدترین شرایط زیستی و سیاسی قرار داده است، امپریالیسم آمریکا جهت پیشبرد سیاست های تجاوزگرانه اش در ایران و منطقه جدا از تحریم هایی که بر ایران اعمال نموده، بر احتمال حمله نظامی به ایران نیز تأکید می کند و در همین چهارچوب هم اسرائیل رسماً از حمله به ایران سخن می گوید. این وضع شرایط بحرانی کشور را ملتهب تر از گذشته نموده و باعث گسترش نگرانی در میان مردم گشته است. این شرایط بحرانی و پر تناقض باعث شده است تا سازمان ها و احزاب، هر کدام با دید خاص خود موقعیت کنونی را تحلیل کنند و به همین دلیل هم ما شاهد تحلیل ها و مواضع گوناگونی در رابطه با اوضاع کنونی می باشیم. از تحلیل هایی که جهت رهایی از شر جمهوری اسلامی از دخالت امپریالیست ها حمایت می کنند تا جریاناتی که در صدمت با تجاوزگری امپریالیسم از جمهوری اسلامی سراسر جنایت دفاع می کنند و برای این اقدام ضد مردمی خود هم توجیه تئوریک می سازند که در میان این طیف مواضع سازمان توفان قابل تأمل است. سازمان توفان در مطلبی تحت عنوان "عاملان جنگ داخلی ستون پنجم امپریالیست اند" (*) برای توجیه موضع انحرافی و غیر کمونیستی خود ابتدا وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیست ها را انکار می کند و بعد چنین جلوه می دهد که امپریالیست ها رژیم مستقلی را مورد تعرض قرار داده اند! و بعد از این مقدمه چینی ها هم مدعی می شود که در الویت جدال با امپریالیسم امر سرنگونی جمهوری اسلامی به عقب رانده می شود!

توفان در ابتدای این مقاله چنین مینویسد: **"امپریالیست ها و در راستای آمریکا و دست نشاندگان آن ها در منطقه، میخواهند ایران را به زیر سلطه امپریالیسم درآوردند و حکومتی در ایران برپا کنند که مانند حکومت محمدرضا شاه در همه زمینه ها، سیاست های آن ها را پیاده کرده و نوکر دست به سینه آن ها باشد."** (تاکید از من است)

از قرار توفان از زیادی درختان، جنگل را نمی بیند، آیا توفان در مورد کنفرانس گوادالوپ چیزی شنیده است؟! و یا اگر شنیده فکر میکند برای بسرانجام رساندن انقلاب، امپریالیست ها به خمینی کمک کردند؟! آیا توفان واقعاً نمیداند که ۳۴ سال است که حکومتی ماهیتاً مانند حکومت محمدرضا شاه که در همه زمینه ها سیاست های امپریالیست ها را پیاده کرده است و با نام ارتجاعی جمهوری اسلامی خوانده میشود بر ایران حاکم است؟ ۳۴ سال است که نیروهای انقلابی با استناد به هزاران فاکت سرسپردگی جمهوری اسلامی را به امپریالیست ها و نظام جهانی امپریالیستی نشان می دهند ولی توفان که هرگز قادر نبوده و نیست که یکی از این فاکت ها را رد نماید تنها کاری که می کند این است که با تمسخر تحلیل های نیروهای انقلابی، از مستقل بودن جمهوری اسلامی دم بزند و واقعیات را انکار نماید. واقعیاتی چون اینکه رژیم از همان روز اول به قدرت رسیدن، نظام اقتصادی بازمانده از زمان شاه را حفظ و نگهداری نموده است، این که در جهت منافع قدرت های امپریالیستی ۸ سال بر طبل جنگ با عراق کوبیده است، این که چگونه با ایجاد گروه های مرتجع مذهبی در کل خاورمیانه به پیشبرد سیاست های امپریالیسم خدمت کرده است، اینکه در حمله امپریالیست ها به افغانستان و عراق یار و مددکار آن ها بوده و هزاران مورد دیگر. البته اینها واقعیاتی هستند که با تحلیل های این سازمان در تناقض هستند ولی توفان آموخته است که با سیاست تمسخر با واقعیات مواجه شده و آن ها را انکار نماید. و به همین دلیل هم هست که می نویسد: **"عده ای که خودشان را انقلابی جا میزنند و مفهوم انقلابی را نفهمیده اند با یک ادعا که رژیم جمهوری اسلامی خودش نوکر آمریکا است و آمریکائی ها آن ها را بر سر کار آورده اند، نه تنها به هر چه تحلیل و مبارزه مردم میهن ماست پوزخند میزنند بلکه نادانی خویش را از حرکت تضادها نشان میدهند. آن ها هیچ توضیحی برای تحولات منطقه و لشکرکشی امپریالیست ها به منطقه و استقرار نظم نوین جهانی ندارند.**

صفحه ۱۱

یاد مادر ریاحی گرامی باد!

با تأسف مطلع شدیم که مادر ریاحی، از زنان مقاوم خانواده های زندانیان سیاسی که سال های طولانی از عمر خود را در صفوف مادران زندانیان سیاسی صرف مبارزه و مقاومت در مقابل استبداد رژیم های شاه و جمهوری اسلامی کرد، درگذشته است. خاطرات کوشش ها و مبارزات مادر ریاحی در جمع مادران زندانیان سیاسی چریکهای فدائی خلق در زمان شاه و رابطه تنگاتنگ مبارزاتی او با مادران فدایی نظیر مادر سنجر (مادر رفقای شهید، کیومرث و خشایار)، مادر آل آقا (مادر رفقای شهید نسترن و لادن) و مادران مبارز دیگر چون مادر سرمدی (مادر رفیق شهید عزیز سرمدی) در آن دوره و سپس تداوم فعالیت های او در جمع مادران خاوران در دوره رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، همیشه در یاد مردم مبارز و قدرشناس کشورمان خواهد ماند.

مادر ریاحی، مادر مبارز جانباخته نورالدین ریاحی بود که در سال ۵۰ در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر و سال ها در زندان رژیم دیکتاتور شاه به سر برده بود. نورالدین در جریان انقلاب سال ۵۶-۵۷ با قدرت توده های به پا خاسته ایران از زندان آزاد و سپس فعالیت های سیاسی خود را در تشکیلات تازه تأسیس یافته "راه کارگر" پیش برد و در همین رابطه اسیر چنگال خونین دژحیمان جمهوری اسلامی گشته و به دست این رژیم جانینکار اعدام شد.

یاد مادر ریاحی و فرزندش، نورالدین که همواره الهام بخش مبارزات مادر مبارزش بود، همیشه گرامی باد.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!